

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به  
خانواده‌های سرزمین پرشکوہم؛  
ایران

# خودآموز فرآموز جرأت مندی

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

مؤلفان:

دکتر سیامک طهماسبی

سکینه پورطالب

مریم ایوبی‌راد

فاطمه نورشرق

مهدی امیری

فاطمه مرادی

به سفارش اداره کل سلامت شهرداری تهران

با تشکر از مریم یارمحمدی، سید نوید موسوی، زهرا سیفی‌لی، زهرا قاسم‌آبادی  
و احد عبیدی

ویرایش متن: زینت احمدی

صفحه‌آرایی: زانیار بابکری

طراحی جلد: ابوالفضل قهرمانی

انتشار این کتاب در نشست شماره ۳۰ مورخ ۱۴۰۰/۵/۲۶  
شورای چاپ و نشر شهرداری تهران به تصویب رسیده است.







## فهرست

۶	مقدمه
۱۰	سخنی با والدین
۱۴	<b>بازی‌ها</b>
۱۵	خرس خواب‌آلود
۱۷	نقاشی آهن‌گین
۱۹	نوبت خنده
۲۰	حمل‌ونقل
۲۱	حدس و راست
۲۴	<b>داستان‌ها</b>
۲۵	مکتب پالان‌دوز
۳۷	اصل موضوع
۴۲	خبرچین
۴۶	مترسک شجاع
۵۰	علی کوچولو و شجاعت در گفتن اشتباه
۵۲	مداد رنگی
۵۶	<b>نقاشی‌ها</b>
۵۷	مسخره نکنیم
۵۸	ادب، آداب دارد
۵۹	بگو نه
۶۰	داستان من
۶۲	<b>پویانمایی‌ها</b>
۶۳	پلی موبیل: دزدان دریایی به دنبال گنج
۶۵	زک و پزشکان پرنده
۶۷	ریچارد لک‌لک
۶۹	دوقلوهای افسانه‌ای
۷۲	<b>بازی‌های دیجیتال</b>
۷۳	مکورااما
۷۴	جان دانا
۷۶	<b>دعا و نیایش</b>
۷۸	<b>منابع</b>

## مقدمه

امروزه علی‌رغم گسترش روزافزون علم و تکنولوژی، فرضیه‌ی آسانترشدن تربیت کودک در سایه‌ی این پیشرفت‌ها، رنگ باخته است و در هجوم داده‌های متنی، صوتی و تصویری و همه‌گیری شبکه‌های مجازی، آنچه سهل‌الوصولتر از قبل شد، آسیب‌های اجتماعی و اختلالات روانی متعدد بود و نه تربیت کودک سالم، شاد و بهنجار.

در این دهکده‌ی آنلاین جهانی، والدین در مسیر پروراندن کودک خود، تنها از همیشه هستند. دیگر نه آن ارتباطات خویشاوندی و انتقال تجربیات به‌خوبی اتفاق می‌افتد و نه زمین‌های بازی و محله‌ها به‌قدری وجود دارند که فرزندان را برای زندگی آینده یاری دهند. همه‌ی آنچه روزی گمان می‌رفت که برای تسهیل زندگی آمده است، اکنون در مقابل کانون خانواده قرار دارد و عمداً یا سهواً در حال تضعیف این نهاد مهم اجتماعی است؛ از تلویزیون گرفته تا اینستاگرام؛ از اخبار جعلی تا نوشتارهای نامعتبر.

قاعدتاً در این شرایط، کارایی خانواده در تربیت کودکان به‌تدریج کاهش یافته و رسانه این نقش حیاتی را به دست می‌گیرد؛ رسانه‌ای افسارگسیخته، بدون نظارت و از همه مهم‌تر، بدون رقیب. حال ما از سویی درگیر مشغله‌های مجازی خودمان هستیم، از سوی دیگر آسیب‌های اجتماعی فوران کرده‌اند و کودکان بیشتر از هر زمان آماج این تهدیدات هستند.

میرهن است که هر جامعه‌ای، چنانچه از خانواده‌هایی سالم برخوردار نباشد، نمی‌تواند ادعای سلامت کند و بدون شک هیچ‌یک از آسیب‌های اجتماعی هم نیست که فارغ از تأثیر خانواده به وجود آمده باشد. پدر و مادر، بهترین الگوها هستند و کودک آداب‌ورسوم، نحوه‌ی برخورد و ارتباط با محیط و بسیاری از واکنش‌های اجتماعی را از والدین می‌آموزد. خانواده تحت شرایط صحیح، کودکان را آماده می‌سازد تا توانایی‌های بالقوه خود را شناسایی کنند و به‌عنوان افراد بالغ، نقش‌های سودمندی را در جامعه به عهده گیرند؛ اما در خانواده‌های ناسالم، میزان بروز رفتارهای پرخطر بیشتر است. در چنین شرایطی و برای مصون نمودن جامعه از آسیب‌های روزافزون، باید نظام‌های اجتماعی و سیاسی برای آموزش والدین گام‌هایی بردارند. این گام‌ها شامل آموزش‌های فرزندپروری به والدین، تسهیل دسترسی به مراکز ارائه‌ی خدمت و مشاوره، ایجاد زیرساخت‌های محلی، تقویت آموزش رسمی و ... است.

یکی از این نهادهای اجتماعی که می‌تواند در ارتقای سطح سلامت روان شهروندان جامعه و به‌تبع آن خانواده‌ها نقش ایفاء کند، شهرداری‌ها می‌باشند، امروزه شهرداری‌ها در بسیاری از کشورهای دنیا به ویژه کشورهای پیشرفته، یکی از ارکان اساسی تأمین حفظ و ارتقای سلامت شهروندان آن جامعه محسوب می‌شوند. در حال حاضر شهرداری تهران نیز با راه‌اندازی اداره کل سلامت (در سطح ستاد)، ادارات سلامت (در سطح مناطق) و خانه‌های سلامت (در سطح محلات)، قدم‌های اساسی و زیربنایی را به‌منظور ارتقای سطح سلامت شهروندان به ویژه در ابعاد اجتماعی و روانی آن برداشته است. اجرای ویژه‌برنامه‌های مختلف آموزشی سلامت‌محور، ارائه‌ی خدمات مشاوره و روانشناسی، تشکیل کانون‌های اجتماع‌محور و جذب همکاری‌های دولتی و غیردولتی، نمونه‌ای از اقداماتی است که در این راستا در حال اجرا می‌باشد. با توجه به گسترش آسیب‌های اجتماعی و ضرورت آموزش شهروندان به ویژه کودکان و نوجوانان در جهت پیشگیری از رفتارهای پرخطر، اداره کل سلامت شهرداری شهر تهران نسبت به راه‌اندازی مراکز آموزش مهارت‌های رفتاری کودکان و نوجوانان با عنوان فرآموز در سطح مناطق بیست‌ودوگانه اقدام نموده است.

فرآموز، مکانی برای اجرای برنامه‌های آموزشی هدفمند برای کودکان و نوجوانان است تا در آنجا مربیان بتوانند زمینه‌ی رشد مهارت‌ها و توانمندی آنان را فراهم نموده و مهارت‌های اساسی زندگی را در آنان ارتقاء دهند و بر تجارب آنها در تعاملات و ارتباطات اجتماعی خود بیفزایند. هر مرکز فرآموز متناسب با عنوان فعالیت آن بر اساس اصول علمی و روانشناسی طراحی و فضاسازی شده و به کارگاه‌های تخصصی متنوعی برای یادگیری بهتر و سریعتر تقسیم گردیده است. آموزش در این مراکز توسط مربیان مجرب، کارآزموده، آشنا و مرتبط با مباحث روانشناسی و مهارت‌های رفتاری کودکان و نوجوانان انجام می‌گیرد. مربیان در این مراکز در محیطی شاد، خلاق و باشناط با بهره‌گیری از روش‌های مختلف نظیر بازی، نمایش، نقاشی، شعر، قصه‌گویی، بارش افکار، بحث و گفت‌وگوی آزاد و... مهارت‌های رفتاری را به گروه هدف آموزش می‌دهند.

لذا با توجه به اینکه عمدتاً افراد مراجعه‌کننده یک بار از خدمات مراکز فرآموز بهره‌مند می‌گردند، ضرورت تداوم آموزش‌ها به گروه‌های هدف و والدین آنان جهت پایدارسازی و اثربخشی این آموزش‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

از این‌رو بر آن شدیم تا با تدوین محتوای ساده، کاربردی، علمی و مخاطب‌پسند، بتوانیم فعالیت‌های فرآموزی را برای خانواده و محیط خانواده بازطراحی کنیم؛ به این شکل که والدین بتوانند با کمترین ابزار موردنیاز و صرف وقت اندکی، فعالیت‌های هدفمندی را با فرزندان خود کار کنند و چه‌بسا که اثرات مطلوب‌تری نیز کسب نمایند.

بدین منظور برای هر مرکز فرآموز، سه جلد کتاب طراحی و تدوین شد. نخست؛ کتاب ویژه‌ی والدین که دارای دو بخش می‌باشد: بخش ویژه که به تعریف، تبیین، سبب‌شناسی و مؤلفه‌های موضوع موردنظر می‌پردازد و در آن توصیه‌ها و تکنیک‌های ارتقای مهارت در والدین و فرزندان‌شان به تفصیل قرار داده شده است و بخش مشترک که حاوی مطالبی در خصوص مهارت‌های عمومی و کاربردی پرورش فرزندان، نحوه‌ی تعامل با رسانه و ارتباط بین مهارت‌های زندگی با کتب درسی می‌باشد. این بخش مشترک به‌منظور جلوگیری از قطع ارتباط منطقی مباحث، در پایان تمام کتاب‌های والدگری قرار داده شده است.

در کنار کتاب والدین، دو کتاب برای انتقال مهارت‌ها به کودکان (فرزندپروری) در دو گروه ۶ الی ۹ سال و ۱۰ الی ۱۳ سال نیز تدوین شده است که هر کتاب مشتمل بر بازی، داستان، نقاشی، انیمیشن و بازی دیجیتال است. در راهنمای فرزندپروری، هدف از فعالیت‌های گردآوری‌شده، مدت‌زمان لازم برای هر کدام، ابزارهای موردنیاز و گفت‌وگوهایی که قبل و بعد از فعالیت باید با کودک داشت، شرح داده شده است. بدیهی است که به‌کارگیری فعالیت‌های کتاب فرزندپروری مطابق با شیوه‌نامه‌های آن، انتقال مهارت‌ها و مفاهیم تربیتی را به کودک بسیار تسهیل خواهد کرد.

بنا به مراتب، بسته‌ی حاضر با عنوان خودآموز جرأت‌مندی، برای استفاده‌ی خانواده‌های عزیز طراحی شده است. در پایان امیدواریم که آنچه در این مجموعه کتب تدوین‌گشته، موجبات رضایت شما والدین عزیز را فراهم سازد. آرزوی قلبی ما پرورش فرزندان سالم، بهنجار، شاد و پرتلاش در سراسر ایران است که این مهم قطعاً با همراهی پدران و مادران عزیز دست‌یافتنی است.

## سخنی با والدین

والد عزیز؛ بسته‌ی خودآموزی که هم اکنون در حال مطالعه‌ی آن هستید، دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها شامل بازی، داستان، نقاشی، پویانمایی و بازی‌های دیجیتال، برای ارتقای مهارت‌های ضروری به‌منظور پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در فرزندان می‌باشد. تیم تألیف این محتوا در تلاش بوده‌اند با انتخاب فعالیت‌های ساده، آسان، مؤثر و البته کاربردی، راهنمای ارتقای مطلوبی برای والدین آماده نماید. از این رو عمده‌ی فعالیت‌های موجود در این راهنما، توسط نگارندگان، مشاهده یا اجرا و با حصول اطمینان از کارایی آنان به کتاب اضافه شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین مباحثی که از ابتدا مورد توجه تیم تألیف بود، مخاطب‌پسند بودن فعالیت‌هاست؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی والدین گران‌قدر، فارغ از میزان سواد بتوانند آنها را در محیط خانه عملیاتی نمایند. همچنین از آنجایی که فعالیت‌ها انتخابی بوده و هر کدام به‌واسطه‌ی اثربخشی خود در این کتاب قرار گرفته‌اند، لازم است متذکر شویم که اجرای مطابق شیوه‌نامه آن‌ها بسیار مهم است. برای هر فعالیت، حسب مورد،

شیوه‌نامه اجرایی نوشته شده که بهتر است والدین در هنگام تعامل با فرزندان از آن پیروی کنند. یکی از قسمت‌های موجود در شیوه‌نامه، بخش «گفت‌وگوهای قبل و بعد از فعالیت» هست که مستقیماً بینش و نگرش کودک شما را هدف می‌گیرد و ذهن کودک را برای دریافت محتوای مدنظر، قبل از مشاهده یا اجرای فعالیت؛ و تثبیت آموخته‌های پس از آن آماده می‌سازد. لذا لازم است نکاتی که به کودک می‌گویید، در گستره‌ی مواردی باشد که در این قسمت به آن اشاره شده است. برخی از والدین ممکن است در هنگام مطالعه‌ی فعالیت‌ها با خود بیندیشند که چه هدفی در آموزش این موارد وجود دارد؟ پاسخ این ابهام والدین نیز در بخش «اهداف» آمده است. به این صورت که برای عمده‌ی فعالیت‌ها، اهداف مورد انتظار از اجرای آن نوشته شده و والدین حتی با توجه به اهداف، می‌توانند برخی از فعالیت‌ها را جدی‌تر دنبال نکنند.

یکی از دغدغه‌های والدین برای انجام فعالیت‌های آموزشی متنوع و اثربخش در منزل، عدم وجود لوازم موردنیاز است. بدین‌منظور تیم تألیف محتوا، با توجه به این دغدغه‌ی بجا، فعالیت‌هایی را انتخاب نموده است که با استفاده از لوازم موجود در منزل، بتوان آن را اجرا نمود.

ممکن است در نگاه اول برخی از فعالیت‌ها برای والدین، فاقد اثربخشی و جذابیت باشند! در اینجا لازم است بگوییم که فرزندان حتماً دیدگاه متفاوتی با شما خواهند داشت. شاید برخی برای شما جذاب نباشد، ولی یقیناً اگر مطابق شیوه‌نامه اجرا شوند، مشاهده خواهید کرد که فرزندان با جدیت آن را انجام داده و از انجام آن نیز لذت می‌برند؛ لذتی توأم با آموختن. اما نکته‌ی مهم در اینجا این است که همه‌ی اهداف آموزشی، چه در این راهنما و چه در سایر کتب، زمانی به نتیجه خواهند رسید که با معجون‌ی سحرآمیز ترکیب شوند؛ و آن معجون چیزی نیست جز ارتباط مثبت والد - فرزند. با اطمینان می‌گوییم که این مورد، تسهیل‌کننده‌ی هر آن چیزی است که برای آینده‌ی زیبای فرزندان ترسیم کرده‌اید. در کتاب ویژه والدین، مطالب زیادی برای نیل به این ارتباط موثر و مثبت آورده شده است. همچنین فعالیت‌های این کتاب نیز به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که به‌صورت ناخودآگاه ارتباط والد-فرزندی را مثبت و مؤثرتر سازد. با این حال اگر کوشش مجدّانه‌ی شما برای ساخت این ارتباط

نیز بدان اضافه شود، بی‌شک رضایت دوطرفه‌ی شما چندین برابر خواهد شد. پس لطفاً برای اجرای این فعالیت‌ها، زمان ویژه‌ای را در نظر بگیرید و در این مدت، فارغ از دنیای مجازی و متعلقات آن، صرفاً به کودک دل‌بند خود توجه کنید و تمام متغیرهای مزاحم و مختل‌کننده‌ی این توجه را به‌صورت موقت نادیده بگیرید.

برخی از فعالیت‌ها به‌صورت مستقیم و برخی به‌صورت غیرمستقیم به آموزش مهارت مدنظر ما می‌پردازند. در صورتیکه نسبت به اثربخشی یک فعالیت شک کردید، لطفاً یک بار آن را انجام دهید (در کتاب والدین به اثربخشی و اهمیت هر کدام اشاره شده است). پس از انجام می‌بینید که اثرات اجرای آن، بسیار بیشتر از عدم انجام است. شما صرفاً با اجرای این فعالیت، کودک را در معرض آموختن توأم با لذت قرار می‌دهید؛ امر مهمی که عمدتاً محقق نمی‌شود. پس یادمان باشد که کمترین اثر این راهنما، غنی‌سازی محیطی است؛ یعنی مهیا کردن محیطی روانی و فیزیکی برای فرزندان تا کمی بیشتر با شما باشد و از اینکه کنار شماست، لذت ببرد. از سوی دیگر، انجام این فعالیت‌ها، یعنی توجه مؤثر و مطلوب به فرزندان. فرزند شما این «توجه» را درک می‌کند و مطمئن باشید که به آن پاسخ دلگرم‌کننده‌ای خواهد داد.

نکته‌ی بعدی اینکه، ترتیب قرارگیری فعالیت‌های آموزشی، براساس میزان اهمیت آن‌ها بوده است؛ یعنی برای ما بازی، داستان و نقاشی در اولویت هستند و شما نیز بهتر است بیشتر تمرکزتان را روی این سه بگذارید. تمام این فعالیت‌ها خاصیت تکرارپذیری دارند و شما هر کدام را می‌توانید چندین بار با فرزندان انجام دهید.

با توجه به اینکه در دنیای دیجیتال کنونی، نادیده گرفتن رسانه و فضای مجازی، سر زیر برف کردن است و این واقعیت زندگی امروز می‌باشد؛ سعی کردیم انیمیشن و بازی‌های دیجیتال مرتبط و مناسبی برای کودکان معرفی کنیم. منتهی لازم است والدین حتماً میزان و نحوه‌ی استفاده‌ی فرزندان از ابزارهای دیجیتال را کنترل کنند که یقیناً مضرات آن، بسیار بیشتر از مزایای آن است. پویانمایی (انیمیشن) و بازی‌های دیجیتال معرفی‌شده در این راهنما، فیلترهای معمول برای اینکه مناسب خانواده باشند را گذرانده‌اند و شما می‌توانید با اطمینان آن‌ها را با کودکان خود مشاهده و اجرا کنید. البته فضای مجازی مملو از نسخه‌های متفاوت از یک انیمیشن یا بازی است



و یا ممکن است پیدا کردن آن برای شما دشوار باشد. از این رو برای آنکه مسیر کوتاه‌تری را برای دانلود بازی دیجیتال یا انیمیشن طی کنید و همچنین از دانلود نسخه‌های نامناسب جلوگیری شود، برای هر کدام از این موارد یک رمزیننه‌ی پاسخ سریع (QR Code) طراحی شده است. شما می‌توانید با دانلود اپلیکیشن رمزیننه‌خوان در سایت‌ها و برنامه‌های موجود و اسکن رمزیننه به‌وسیله‌ی دوربین گوشی‌تان مستقیماً وارد صفحه‌ی دانلود امن شوید و محتوای موردنظر را بر روی گوشی خود داشته باشد. برای دانلود اپلیکیشن رمزیننه‌خوان می‌تواند عبارت «QR» را در کافه‌بازار جستجو کنید و اولین برنامه‌ی پیشنهادی را نصب نمایید.

مجدداً با قدردانی از تمامی والدین، صبوری و همت مضاعف در کار با فرزندان را، از مهم‌ترین ویژگی‌های پدر و مادر ایرانی می‌دانیم و امید آن داریم که در هنگامه‌ی شکوه و سعادت، جدیت توأمان خود را در کاربست این راهنما به میدان آورید.



بازی‌ها

## خرس خواب‌آلود

## اهداف

- تقویت مهارت خودآگاهی؛
- ارتقای توان خودداری کردن؛
- افزایش مهارت گوش دادن؛
- تقویت مهارت منتظر ماندن؛
- ارتقای مهارت تحمل شکست؛

۱۵

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال



زمان مورد نیاز



چند عدد کلید (یا سکه)

وسایل مورد نیاز

## اجرا

به ترتیب هرکدام از شما خرس خواب‌آلود می‌شود و در اتاق با چشم‌های بسته راه می‌رود. سکه‌ها و یا کلیدها را در جاهایی از اتاق قرار دهید و خرس چشم بسته را برای پیدا کردن آن‌ها راهنمایی کنید. سعی کنید با دست زدن و موسیقی به بازی هیجان دهید.



- درباره‌ی شنیدن و توجه کامل با هم صحبت کنید.

- راهنمایی‌های من چقدر برای پیدا کردن کلیدها برایت مفید بود؟

بازخورد  
از کودک

- درباره‌ی توان خودداری کردن با کودک صحبت کنید.

## اهداف

- ارتقای مهارت خودآگاهی؛
- افزایش میزان مدیریت فشار روانی؛
- تقویت توانایی گوش دادن؛
- تقویت قدرت تخیل؛
- ارتقای مهارت اعتماد به نفس؛



زمان مورد نیاز



کاغذ



مداد رنگی



پخش کننده موسیقی

وسایل مورد نیاز

## اجرا

شما آهنگ‌های مختلفی پخش می‌کنید و کودک همراه با شنیدن آهنگ‌ها، هرچه به ذهنش می‌آید را نقاشی می‌کند. نوع دیگر این بازی می‌تواند به این شکل باشد که کودک آهنگ‌های مورد علاقه‌اش را پخش می‌کند و در مورد احساسی که با شنیدن این آهنگ دارد، صحبت می‌کند.



- این آهنگ‌ها چگونه می‌توانند بر افکار و احساسات ما اثر بگذارند؟

- آیا آهنگ خاصی هست که موجب احساس شادی و یا غم در تو می‌شود؟

- آیا پیش آمده بود که آهنگی را بشنوی ولی بعدها با دوباره شنیدن

آن متوجه متن شعر آن بشوی؟ به نظرت چرا این اتفاق می‌افتد؟

- آیا شنیدن با گوش دادن فرق دارد؟

- گوش دادن خوب به حرف‌های دیگران چقدر می‌تواند در دوستی‌ها

به ما کمک کند؟

بازخورد  
از کودک

### اهداف

- مدیریت فشار روانی؛
- ارتقای خودآگاهی؛
- تقویت قوهی خودداری؛
- افزایش توان تماس چشمی؛
- آشنایی با رعایت نوبت؛



زمان مورد نیاز

### اجرا

روبروی همدیگر بنشینید و به هم دیگر نگاه کنید و سعی کنید ارتباط چشمی را حفظ کنید و صورتتان را در حالت خشک نگه دارید. وقتی انگشتتان را تکان دادید، نوبت خنده است. به نوبت سعی کنید دیگری را بدون لمس کردن بخندانید.

این بازی را می‌توانید این‌گونه نیز بازی کنید که نفر اول می‌گوید: ها؛ نفر دوم می‌گوید: ها ها؛ نفر سوم: ها ها ها؛ الی آخر تا وقتی که یکی واقعا خنده‌اش بگیرد.

- درباره‌ی اهمیت خندیدن صحبت کنید.

- درباره‌ی تفاوت خندیدن به کسی و خندیدن همراه کسی صحبت کنید.

- در مورد خندیدن در مواقع درست و اشتباه با کودک صحبت کنید.

بازخورد  
از کودک

## حمل و نقل

## اهداف

- تقویت مهارت حل مسئله؛
- ایجاد و افزایش روحیه همکاری؛
- بالابردن توانایی تحمل شکست؛
- ارتقای مهارت تفکر خلاقانه؛



زمان مورد نیاز

۲۰

لوازم موجود در منزل که کودک بتواند با یک دست آن‌ها را حمل کند.

وسایل مورد نیاز

## اجرا

یک موسیقی شاد پخش کنید. کودک از یک نقطه‌ی شروع تا پایان، باید یکی از اشیاء را با خود حمل کند. البته فقط با دو انگشت! دست دیگرش را در پشت خود قرار دهد. اگر در بین راه اشیاء افتادند، باید از اول خط شروع کند.

- آیا بیشتر از یک راه برای حل مسئله وجود داشت؟

- چه حسی داشت وقتی در خطر افتادن آن شیء قرار داشتی؟

- جلوگیری از اینکه با دست کامل یا دودستی آن شیء را بگیری سخت بود؟

- انداختن و از اول شروع کردن چه حسی داشت؟

بازخورد  
از کودک



## اهداف

- افزایش دقت و تمرکز و توجه در کودکان؛
- ارتقای توانایی تفکر خلاق در کودکان؛
- افزایش مهارت خودآگاهی؛
- تقویت مهارت حل مسئله؛

زمان مورد نیاز



۲۱

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

وسایل مورد نیاز



کیسه‌ی تیره رنگ

## اجرا

یک کیسه بردارید و داخل کیسه وسایل مختلف کوچک از اجناس مختلف بگذارید  
مثلا توپ، مداد، پارچه، عروسک، لیوان و ... سپس از کودک بخواهید چشمانش را  
ببندد و دستش را داخل کیسه کند و بعد از لمس یک وسیله، اسم آن را حدس بزند.  
نکته: لازم است والدین به کودک بگویند، گاهی پیش می‌آید که کودکان با لمس

وسيله نتوانند حقيقت چيستي وسيله را بگويند. خيلي وقتها ما مي خواهيم حقيقت را بگويم ولي چون اطلاعات كافي نداريم، نمي توانيم. براي بيان واقعيّت لازم است اطلاعات مناسب داشته باشيم، خوب ببينيم، خوب بشنويم و خوب لمس كنيم.



- وقتی جسمی را لمس می‌کردی، اگر مطمئن نبودی که آن جسم چیه، ترجیح می‌دادی چی بگی؟
- تا الان شده چیزی را ندانی و با جرات بگویی نمی‌دانم؟ یا هر طور شده یک جواب پیدا میکنی؟
- حدس کدام وسایل برای تو سخت‌تر بود؟ چرا؟
- حدس کدام وسایل برای تو آسان‌تر بود؟ چرا؟
- موافقی هر چقدر شناخت و آگاهی در مورد یک چیز در ما انسان‌ها بیشتر می‌شود راحت و آسان‌تر از عهده‌ی آن بر می‌آییم؟

باز خورد  
از کودک





داستان حما



## داستان شماره ۱

### مکتب پالان دوز

روزی بود، روزگاری بود. روزهایی بود که هنوز آدم سواددار کم بود. بیشتر مردم در خانه یا مکتبخانه خواندن قرآن و دعا و بعضی کتاب‌های مذهبی را یاد می‌گرفتند ولی نوشتن را یاد نمی‌گرفتند و از عهده‌ی خواندن يك نامه هم بر نمی‌آمدند. در آن روزها به کسی که خواندن و نوشتن را می‌دانست، می‌گفتند باسواد. بعد که این‌طور سوادها زیادتر شد، معنی سواد هم بزرگ‌تر شد و نسبت و درجه پیدا کرد. یکی که خواندن و نوشتن زبان مادری‌اش را نمی‌داند، می‌گویند بی‌سواد است. یکی که باسواد است، یعنی بیشتر درس خوانده، یکی خیلی باسواد است و یکی از آن باسوادهای روزگار است، یعنی دانشمند است؛ و قصه‌ی ما مربوط به روزگار قدیم است. در ده فقط چهار پنج نفر سواد داشتند. یکی پیش‌نماز مسجد بود، یکی مکتب‌دار ده بود، یکی درویش علی بود که شعر هم می‌ساخت، یکی حاجی محمد بود که نصف آبادی را صاحب بود، یکی هم بقال محله بود؛ و مکتبخانه‌ای که خط نوشتن و حساب و این چیزها را به بچه‌ها تعلیم می‌داد، تازه پیدا شده بود.

حسنعلی آهنگر ده که نعل خر و گاو و داس و اره و بیل و کلنگ و این چیزها می‌ساخت مثل بقیه‌ی مردم بی‌سواد بود و آن روز همسایه‌اش داشت می‌رفت مشهد؛ و حسنعلی می‌خواست برای پسرش که در مشهد ماندگار شده بود کاغذی بنویسد و دعا و سلام بگوید و لیستی بدهد که بعضی چیزها را بخرد و به ده بفرستد. حسنعلی وقتی فهمید همسایه‌اش عازم حرکت است، دوید از دکان بقالی يك کاغذ و پاکت خرید و خیال داشت که همان‌جا از بقال خواهش کند دو کلمه دعا و سلام برایش بنویسد ولی شاگرد بقال گفت که استادش رفته شهر و او هم سواد ندارد. حسنعلی آهنگر دوید به خانه‌ی درویش علی، او هم رفته بود سرِ خرمن. ای داد و بیداد! حسنعلی با خود گفت: پیش‌نماز و کدخدا و حاجی محمد که نمی‌نشینند برای من کاغذ بنویسند. باز هم



مکتب دار از همه بهتر است. آمد به مکتبخانه و دید مکتبدار نشسته است و شاگردها هم گوش تا گوش نشسته صدا در صدا انداخته‌اند و درسشان را می‌خوانند. حسنعلی اجازه گرفت و رفت پیش مکتبدار و گفت: جناب ملا نمی‌خواستم مزاحم شما بشوم ولی همسایه‌ی ما دارد می‌رود مشهد و می‌خواهم چند تا کلمه کاغذ برای پسرم بنویسم، بقال و درویش علی هم که همیشه به ما کمک می‌کنند، نبودند، قربان آن دستت، یک کاغذ مختصر برای من بنویس هر چه هم بفرمایی تقدیم می‌کنم.

مکتبدار گفت: من حالا باید به

درس این‌ها برسم، اگر مکتب تعطیل بود یک‌چیزی بود، ولی خب حالا درست می‌کنم. یکی از بچه‌مکتبی‌ها را صدا زد و گفت: آی جواد، برو آن گوشه بنشین و ببین حسنعلی چه می‌خواهد برایش بنویس. حسنعلی و جواد نشستند و حرف‌هایش را گفت و جواد نوشت. وقتی تمام شد، پرسید: همه‌چیز را همان‌طور که گفتم نوشتی؟

جواد گفت: گوش کن برایت بخوانم و اگر چیزی باقی‌مانده بنویسم. کاغذ را دوباره خواند و حسنعلی آهنگر دید که جواد حرف‌هایش را خیلی هم بهتر از آنچه او گفته روی کاغذ نوشته است. خیلی خوشحال شد و در دلش گفت: ببین بچه به این کوچکی چه سواد خوبی دارد. از او پرسید: تو این سواد را در همین مکتبخانه یاد گرفتی؟

جواد گفت: خوب، معلوم است. در خانواده‌ی ما هیچ‌کس نوشتن بلد نیست، من خواندن و نوشتن را از همین جناب ملا یاد گرفتم و خواهرم را هم در خانه سواددار کردم اما حالا هنوز خیلی مانده است که باسواد بشوم.

حسنعلی گفت: نه خیر، تو از من هم بهتر نوشتی. بارک‌الله خیلی هم سواد خوبی

داری. بعد آمد پیش مکتبدار و گفت: خیلی ممنونم، کارم روبه‌راه شد، يك کار دیگر هم دارم که باید بیایم شما را ببینم. عصری که مکتبخانه تعطیل شد می‌آیم. مکتبدار کاغذ را از دست حسنعلی گرفت و نگاهی کرد و گفت: آفرین بر این جواد که چه خط خوبی هم دارد.

جواد سرش را به زیر انداخت و رفت سر جایش نشست و حسنعلی رفت کاغذ را به همسایهی مسافر داد و تمام شد؛ اما حسنعلی آهنگر پیش خودش به فکر افتاده بود که: این جواد یک‌دوره بچه است و به این خوبی کاغذ می‌نویسد که جناب معلم هم به او آفرین می‌گوید، مگر او چند سال درس خوانده؟ تا آنجا که من می‌دانم جواد پسر پالان‌دوز بالا محله است و تا پریروز توی کوچه بازی می‌کرد. هنوز يك سال هم نیست که به مکتب می‌رود، پس من هم اگر يك سال کمتر به مکتب می‌رفتم سواددار می‌شدم، یعنی آیا من از يك بچه‌ی هفت‌ساله کمترم؟ عصری آمد به خانه‌ی مکتبدار و يك شاخه نبات را که هدیه آورده بود، تقدیم کرد و گفت: این بابت آن کاغذ که به شما زحمت دادم و خیلی هم شرمندهام، اما آمده‌ام یک‌چیزی بپرسم. آیا فقط بچه‌ها می‌توانند سواد یاد بگیرند یا پیرمردها هم می‌توانند یاد بگیرند؟

۲۷

مکتبدار جواب داد: این چه حرفی است، سواد یادگرفتن کار خیلی آسانی است و هر کس که بخواهد یاد می‌گیرد، تازه آدم‌های بزرگ زودتر هم یاد می‌گیرند. حسنعلی آهنگر گفت: عجب.

مکتبدار گفت: عجب ندارد، بچه‌ها از اول خودشان نمی‌خواهند به مکتبخانه بیایند، بزرگ‌ترها ایشان را می‌آورند و ما کلی زحمت می‌کشیم تا درس خواندن را به ایشان عادت بدهیم؛ وقتی هم درس می‌خوانند چون نمی‌دانند که این درس بعدها چقدر به کارشان می‌آید، قدری بازیگوشی دارند که وقت را حرام می‌کند. ولی آدم بزرگی که در زندگی احتیاج به سواد دارد البته بیشتر قدرش را می‌داند و بهتر دل می‌دهد و زودتر یاد می‌گیرد.

حسنعلی آهنگر گفت: خیلی خوب، من از امروز تصمیم گرفتم که سواددار شوم ولی روزها کار آهنگری دارم و نمی‌توانم به مکتب بیایم، آیا می‌شود که شب‌ها بیایم و از شما درس بگیرم.

مکتب‌دار جواب داد: روزها که مکتبخانه جای بچه‌هاست شب هم کار کتاب نویسی دارم و دیگر حال و حوصله‌ی درس دادن ندارم. من این بچه‌ها را باسواد می‌کنم و وقتی سواددار توی ده زیاد شد، خود این‌ها هم می‌توانند هرکدامشان چند نفر را باسواد کنند و کم‌کم همه باسواد می‌شوند، همان‌طور که این جواد پالان‌دوز، خواهر خودش را در خانه سواددار کرده و خط خواهرش از خودش هم بهتر شده، البته من از کار کردن و مزد گرفتن بدم نمی‌آید، ولی نمی‌رسم و نمی‌توانم .

حسنعلی آهنگر گفت: خیلی بد شد، ببینم، هیچ راهی ندارد که آدم در يك روز یا يك شب فوری سواددار شود؟

مکتب‌دار خندید و گفت: نه چنین راهی نیست، سواد را نه با دعا و نه با نذر و نیاز و نه با پول و نه با زور و نه با شوق زیاد در يك شب یا يك روز نمی‌شود آموخت، کسی که می‌خواهد باید دو ماه، سه ماه، چهار ماه، يك سال زحمت بکشد، وقت صرف کند و حواسش را جمع کند و یاد بگیرد. سواد، پایه‌ی علم است و خدا در این یک‌چیز راه را برای همه‌ی مردم مساوی قرار داده است، خیلی چیزها را با پول می‌توان خرید یا به‌زور می‌توان گرفت یا به دعا می‌توان خواست. ولی سواد را باید دنبالش رفت و یاد گرفت، هر که بیشتر و بهتر می‌خواند بیشتر و بهتر یاد می‌گیرد و گرنه همه‌ی دنیا را داشته باشی تا درس نخوانی باسواد نمی‌شوی.

حسنعلی گفت: خوب است که در این کار بی‌عدالتی نیست، ولی باباطاهر عریان چی؟ شنیده‌ام که باباطاهر را کسی مسخره کرده بود و او دلش شکسته بود و از يك آخوند پرسیده بود چگونه باید باسواد شد، آخوند هم به شوخی گفته بود باید یخ حوض مدرسه را بشکنی و در آن آب یخ زده غسل کنی. او هم همان کار را کرد و یک‌شبه باسواد شد و شاعر شد .

مکتب‌دار گفت: بشنو و باور نکن. این حرف از آن دروغ‌های شاخ‌دار است. آن باباطاهر هم یا سواد نداشته و ذوق شعر داشته و شنیده‌های خود را پس می‌گفته یا مدت‌ها زحمت‌کشیده و سواد یاد گرفته، ولی چون مردم همیشه از حرف‌های عجیب و غریب خوششان می‌آید، کسانی که می‌خواسته‌اند مقام باباطاهر را بزرگ کنند این کرامت دروغین را به او نسبت داده‌اند، همان‌طور که صدها مطلب شبیه آن را به صوفیان و درویشان نسبت می‌دهند و اغلب دروغ است. شاید باباطاهر همدانی حافظه‌ی خوبی



داشته و هرچه را می‌شنیده زود یاد می‌گرفته ولی اگر خواندن و نوشتن می‌دانسته، بی‌شک مثل بقیه‌ی مردم درس گرفته و مشق نوشته و یاد گرفته همان‌طور که این بچه‌ها می‌خوانند و می‌نویسند تا باسواد می‌شوند. هیچ راه دیگری وجود ندارد. البته داستان پیغمبرها و امام‌ها داستانی دیگر است. ولی بعد از آن‌ها هر چه باسواد در دنیا بوده و هست درس خوانده و یاد گرفته، هر که بیشتر خوانده بیشتر، هر که کمتر خوانده کمتر.

حسنعلی گفت: خیلی خوب. حالا می‌گویی من چکار کنم، من می‌خواهم سواددار بشوم، اگر کسی پیدا شود و به من درس بدهد خواندن و نوشتن را در چه مدت می‌توان یاد گرفت؟ مکتب‌دار گفت: این بسته به استعداد و شوق و پشتکار است. یکی سه‌ماهه یاد می‌گیرد، یکی بیشتر ولی به‌رحال در یک سال هر کسی خواندن و نوشتن را یاد می‌گیرد. تو هم می‌توانی شب‌ها بروی و مثلاً از همین جواد خواندن و نوشتن را یاد بگیری و بعد تا دلت می‌خواهد کتاب بخوانی و کاغذ بنویسی.

حسنعلی پرسید: یعنی جواد هم می‌تواند مرا باسواد کند؟

مکتب‌دار جواب داد: اه، چرا نتواند؟ مگر نگفتم که او خواهر شش‌ساله‌اش را هم باسواد کرده؟ آیا تو به اندازه‌ی یک دختر شش‌ساله هم استعداد نداری؟ آیا پسر تو که آهنگری را از تو یاد گرفته، نمی‌تواند به یکی دیگر یاد بدهد؟

حسنعلی گفت: چرا. مکتب‌دار گفت: خوب، سواد هم همین‌طور است. هرکسی می‌تواند هر چه را بلد است به یکی دیگر هم یاد بدهد، کمتر بلد است کمتر، بیشتر بلد است بیشتر و این جواد حالا هر کتابی را می‌تواند بخواند و همه‌چیز را می‌تواند به چه خوبی بنویسد، ولی هر چه بیشتر بخواند، باسوادتر می‌شود.

حسنعلی آهنگر گفت: خیلی خوشحالم کردی و خوب راهی پیش پایم گذاشتی، من اگر همین کاغذ نوشتن را یاد بگیرم خودش خیلی کار است، از شما هم متشکرم.

حسنعلی آهنگر رفت و با پالان‌دوز بالا محله صحبت کرد و گفت: داستان از این قرار است، حالا چه می‌گویی؟

پالان‌دوز گفت: هیچی. خود من هم وقتی می‌بینم جواد همه‌ی کتاب‌ها را

می‌خواند و همه‌چیز را می‌نویسد به‌طورکلی حظ می‌کنم ولی من صبح تا شب زحمت می‌کشم برای خوشبختی بچه‌ها و نمی‌توانم جواد را مجبور کنم که شب به تو درس بدهد مگر اینکه خودش بخواهد. تازه اگر قبول کند باید تو بیایی اینجا نه اینکه جواد بیاید جای دیگر، من از اول غروب دیگر نمی‌گذارم بچه‌ها به کوچه بیایند.

حسنعلی گفت: هر طور که شما بگویید، من باید سواد یاد بگیرم. می‌گویند آسان است، ولی اگر مشکل هم باشد پای مشککش ایستاده‌ام .

پالان‌دوز گفت: جواد دارد می‌آید، حالا می‌پرسم. موضوع را از جواد پرسیدند و جواد گفت: من باید تا فردا فکر کنم ببینم می‌شود یا نمی‌شود. فردا که حسنعلی آهنگر آمد جواد در حضور پدرش گفت: من فکرهايم را کرده‌ام و برنامه‌ای تهیه کرده‌ام. اگر قبول می‌کنید یا الله، اگر نمی‌کنید به من مربوط نیست، من روزها درس می‌خوانم و بقیه‌اش هم می‌خواهم کمی بازی کنم و بیشتر کتاب بخوانم، درس دادن شب مرا از کار خودم باز می‌دارد مگر اینکه فایده‌ی بزرگی داشته باشد. تازه من به يك نفر تنها درس نمی‌دهم، وقت من برای خودم بیشتر ارزش دارد، اگر آقای حسنعلی آهنگر بتواند ده نفر دیگر مثل خودش را برای درس شب آماده کند، من هم مثل جناب مکتب‌دار در همین‌جا يك مکتب‌خانه‌ی شبانه درست می‌کنم و همه‌ی ده نفر را تا آنجا که خودم بلدم باسواد می‌کنم که بتوانند هر کتابی را بخوانند و هر چه دلشان می‌خواهد بنویسند؛ اما کار من سه تا شرط دارد و يك فایده‌ی بزرگ .

حسنعلی گفت: ده نفرش را پیدا می‌کنم اما اگر شرط‌ها سنگین باشد، مشکل می‌شود. هرکسی حاضر نمی‌شود پول زیاد بدهد.

جواد گفت: پول زیاد؟ من اصلا پول نمی‌خواهم و سه شرط این است: اول اینکه، پدرم یکی از آن ده نفر باشد و در همین مکتب حاضر باشد. دوم اینکه، من به آدم بی‌هنر درس نمی‌دهم. پدرم پالان‌دوز است، شما آهنگر هستید، آن هشت نفر بقیه هم باید کسانی باشند که در کاری، صنعتی، استاد باشند. مثلا مثل نجاری، بنایی، رنگرزی، خیاطی، کفاشی، برزگری و این چیزها. سوم اینکه غیر از پدرم ۹ نفر بقیه باید تعهد کنند که در برابر درسی که می‌خوانند، هر چه را که من از کار و صنعت ایشان می‌خواهم بدانم به من یاد بدهند. البته من هم تعهد می‌کنم آن کارآموزی بیش از وقتی که من صرف درس ایشان می‌کنم نباشد.

حسنعلی آهنگر گفت: بسیار خوب است و حرف حسابی است و الهی که همیشه خوشبخت باشی. من آن هشت نفر دیگر را پیدا می‌کنم و این شرطها هم خیلی خوب است، آن وقت فایده‌ی بزرگش کدام است؟

جواد گفت: فایده بزرگش این است که وقتی شرطها قبول شد من این ده نفر را در ظرف يك ماه سواددار می‌کنم. حسنعلی با تعجب گفت يك ماه؟ چه خوب! جواد گفت: بله يك ماه و به حساب باریک‌تر ۳۲ روز. پدرش که پالان‌دوز بود گفت: چه می‌گویی بابا! در این مدت کم که نمی‌توانی.

جواد گفت: چرا می‌توانم، آن‌ها از سواد چه می‌خواهند؟ می‌خواهند هر چه را گفته می‌شود، بنویسند و هر چه را به زبان فارسی خودمان نوشته است، بخوانند. کلید سواد همین است. بعد همین حسنعلی آهنگر وقتی توانست هر چه را می‌گوید بنویسد دیگر بسته به معرفت خودش است که بنویسد سلام یا بنویسد زهرمار و یا بیشتر کتاب بخواند و بیشتر یاد بگیرد یا به همین کاغذ نوشتن قانع باشد.

حسنعلی گفت: من هم همین را می‌خواهم. من اگر بتوانم هر چه را به زبان می‌گویم، بنویسم و هر چه را نوشته است، بخوانم، برایم بس است.

جواد گفت: حالا خیال می‌کنی بس است. بعد می‌بینی که هر چه بیشتر بخوانی بیشتر می‌فهمی و بیشتر می‌توانی از سواد بهره ببری، قدری هم حساب و قدری هم هندسه برای هر کسی واجب است. به‌هرحال من کلید سواد را به دست شما می‌دهم. قرار کار را گذاشتند و حسنعلی آهنگر هشت نفر دیگر را پیدا کرد و ده نفر شاگردان مکتبخانه جواد به این ترتیب آماده شدند.

۱- پیر پالان‌دوز بابای جواد ۲- حسنعلی آهنگر ۳- شاطر حسین نانوا ۴- استاد جعفر بنا ۵- شیرمحمد قالی‌باف ۶- جوانمرد قصاب ۷- حاجی زینل زارع ۸- محمد رنگرز ۹- غلامحسین کوره‌پز ۱۰- استاد رحیم نجار

همه‌ی آدم‌های پنجاه شصت‌ساله که در محله کار می‌کردند با پیر پالان‌دوز و حسنعلی آهنگر آشنا بودند و می‌خواستند سواددار شوند و شرط جواد آقا را قبول کرده بودند. اولین شب که مکتب رسمی شد، جواد شاگردان پیرش را در همان دکان پالان‌دوزی که به خانه‌ی خودش هم راه داشت به ردیف نشاند و خودش جلوی آن‌ها ایستاد

و همان‌طور که از جناب مکتب‌دار یاد گرفته بود، درسش را شروع کرد: خوب، بچه‌ها، حواستان را جمع کنید، شما دیگر بچه نیستید و نمی‌خواهید بازی کنید، آمده‌اید به این مکتب‌خانه که خواندن و نوشتن را یاد بگیرید و می‌دانید که چه می‌خواهید پس گوش کنید. حسنعلی آهنگر نماینده‌ی همه است و به‌جای شما جواب می‌دهد، اما درس برای همه است و حالا من چند تا سوال دارم: اول بگو ببینم بچه، اسم چند تا گل و گیاه را بلدی؟ حسنعلی جواب داد: خیلی آقا، صدتا، دویست‌تا. جواد پرسید: چند تا اسم آدم را می‌دانی و می‌توانی بگویی؟ حسنعلی جواب داد: خیلی آقا، صدتا، هزارتا. جواد گفت: خیلی خوب، اسم چند تا چیز خوردنی را بلدی؟ حسنعلی گفت: خیلی آقا، همه‌چیز، هرچه را که خورده‌ام و خیلی از چیزها را هم که نخورده‌ام، اسمش را میدانم. جواد پرسید: خوب، از کارهایی که هر روز انجام می‌دهیم، چه چیزها را می‌توانی بشماری، مثل ایستادن، نشستن، خوابیدن، برخاستن، رفتن، آمدن، گفتن ... حسنعلی خنده‌اش گرفت و گفت: خوب دیگر، من هم مثل همه خیلی از این چیزها می‌توانم قطار کنم: دویدن، افتادن، خوردن، خریدن، فروختن، دیدن، شنیدن، زدن، بستن، شکستن، ساختن، خیلی چیزها هست.

جواد پرسید: بسیار خوب، وقتی می‌خواهی اسم مرا بگویی چه کار می‌کنی؟ حسنعلی گفت: هیچی آقا، می‌گویم جواد. جواد پرسید: خوب، وقتی می‌خواهی به من دستور بدهی که بروم یا بیایم چه می‌گویی؟ حسنعلی گفت: معلوم است دیگر، می‌گویم: برو، بیا.

جواد گفت: خوب بچه‌ها. گفتن را همه بلدیم، سواد چیزی غیر از این نیست که هرچه را به زبان می‌گوییم، همان را روی کاغذ بنویسیم یا اگر نوشته است، بخوانیم. وقتی شما بتوانید این اسم‌ها و چیزهای دیگر را که به زبان می‌گویید، روی کاغذ بنویسید یا اگر نوشته باشد بخوانید سواد را یاد گرفته‌اید. در دنیا هر چیزی اسمی دارد و هر کاری اسمی دارد، بعضی اسم‌ها کوتاه است مثل گل که با گفتن آن یک‌بار دهان ما تکان می‌خورد، بعضی اسم‌ها درازتر است، مثلاً مانند پنبه‌دانه که با گفتن آن دهان ما چهار بار تکان می‌خورد (پن - به. دا - نه) و همین‌طور است تمام حرف‌هایی که به زبان می‌آوریم. پس زبان و دهان ما ظرفی است که تمام کلمه‌ها در آن جا می‌گیرد. ما با این زبان و دهان می‌توانیم تمام کارها و حرف‌های دنیا را بگوییم ولی کاغذ زبان و دهان ندارد. خطی که می‌نویسیم و می‌خوانیم زبانش قلم و دهانش کاغذ

است. همان‌طور که هرچه دلمان بخواهد می‌توانیم به زبان بگوییم هر چه را هم که می‌گوییم می‌توانیم روی کاغذ بنویسیم و دوباره بخوانیم در موقع گفتن و حرف زدن زبان و دهان ما بیش از ۳۲ حرکت ندارد؛ یعنی تمام حرف‌های دنیا را با همین ۳۲ حرکت می‌گوییم. زبان و دهان نوشتن هم ۳۲ علامت بیشتر ندارد و تمام حرف‌های عالم را با همین ۳۲ علامت می‌نویسند و می‌خوانند. نوشتن همان حرف زدن است، هیچ‌چیز دیگر نیست، حرف زدن را از بچگی به ما یاد داده‌اند که با همان ۳۲ حرکت زبان و دهان همه‌چیز را بگوییم و وقتی ما این ۳۲ علامت نوشتن را هم یاد بگیریم نوشتن و خواندن مانند حرف زدن آسان می‌شود. تنها کار سوادآموزی همین است که این ۳۲ علامت را بشناسیم. من از امروز تا چند روز روزی يك علامت را به شما یاد می‌دهم تا چند روز هم روزی دو علامت را و وقتی ۳۲ علامت تمام شد، چند روز هم با كمك يكديگر می‌نویسیم و می‌خوانیم و بعد شما سواد خواندن و نوشتن را دارید و کار تمام است. امروز روز اول است و يك حرف یعنی يك علامت را یاد می‌گیریم و آن (ب) است. وقتی دو لب خود را به هم می‌زنیم؛ ب را گفته‌ایم و علامتش روی کاغذ ب است. هر وقت بخواهیم صدای به هم خوردن لب را روی کاغذ بنویسیم، همین علامت را می‌نویسیم و هر جا هم که این علامت را ببینیم همین حرف را می‌خوانیم. این یکی از آن ۳۲ علامت است که با آن‌ها تمام حرف‌های عالم را می‌نویسیم: يك دندان و يك نقطه زیر آن، این درس امروزتان. من روی کاغذ پنجاه کلمه می‌نویسم و به شما می‌دهم. شما باید فردا شب هرچند تا «ب» توی این نوشته‌ها هست به من نشان بدهید و صدار هم «ب» را روی کاغذ بنویسید و بیاورید. توی هر نوشته‌ای و هر کتابی هم این علامت را دیدید بدانید که همان «ب» است که با به هم زدن لب صدای آن را می‌شنویم.

شاگردان رفتند و درسشان را روان کردند. فردا شب جواد حرف ت و بعد حرف الف را که مشکل‌تر بود به همین ترتیب یادشان داد و بعد از اینکه همه حروف را شناختند و جدا جدا می‌نوشتند در چند شب آخر وصل شدن و جدا بودن حروف را به ایشان آموخت و بعد از يك ماه همه‌ی ده نفر می‌توانستند هرچه را می‌خواهند بنویسند و بخوانند. آن وقت جواد گفت: حالا کلید سواد در دست شماست و هر چه بیشتر کتاب بخوانید و هرچه بیشتر بنویسید، سواد و خط شما بهتر می‌شود و همه راضی بودند که خواندن و نوشتن را خیلی زود یاد گرفته‌اند.

بعد جواد گفت: حالا موقعی است که شما هم به عهد خودتان عمل کنید. گفتند: حاضریم.

جواد گفت: بروید هرکدام در شغل خودتان اسم تمام اسباب‌ها و ابزارهایی را که با آن کار می‌کنید، بنویسید و بیاورید. رفتند و نوشتند و آوردند. استاد بنا نوشته بود: تیشه، ماله، شمشه، شاغول زنبه، بیل، استانبولی، کلنگ و بقیه‌ی ابزارهای بنایی را نام برده بود. نجار همین‌طور، قالیباف همین‌طور و دیگر استادکاران هم هرکدام نام اسباب‌هایی که با آن کار می‌کردند نوشتند و آوردند. شب بعد جواد گفت: حالا نام تمام چیزهایی که با این اسباب‌ها می‌سازید، بنویسید. رفتند و نوشتند و آوردند؛ مثلاً بنا نوشت: شفته، پایه، دیوار، تیغه، سقف، درگاه، زیر زمین، اتاق، آشپزخانه، پله، حمام، خانه و از این قبیل. شب بعد گفت: حالا نام تمام مصالح و لوازمی که در کار خودتان به کار می‌برید، بنویسید. باز هم مثلاً بنا نوشت: خاک، گچ، آهک، ماسه، سیمان، ساروج، ملاط، آجر، خشت، کاشی، سنگ و بقیه؛ و جواد برای هر یک از کارها و شغل‌ها دفتری جداگانه گذاشت و برای هر کلمه از این یادداشت‌ها جایی معلوم کرد و نظم و ترتیبی برای آن در نظر گرفت. بعد از اینکه هر چه ایشان به فکرشان رسیده بود، نوشتند، جواد قرار گذاشت بنشینند و جواب پرسش‌های او را بدهند و شرح آن کلمات را زیرش نوشت و در این گفت و شنید بسیاری معلومات تازه پیدا می‌شد؛ مثلاً از بنا می‌پرسید: تیغه یعنی چه؟ بنا می‌گفت: تیغه نام دیواری است که در ساختن آن لبه‌های نازک خشت یا آجر روی هم قرار می‌گیرد و با ملاط گل یا گچ و خاک یا ملاط‌های محکم‌تر به هم متصل می‌شود. جواد می‌پرسید: خوب، خوب، ملاط یعنی چه؟ بنا می‌گفت: ملاط نام آن گل یا هر چیز دیگری است که نرم باشد و به وسیله‌ی آن خشت‌ها یا آجرها یا سنگ‌ها را به هم وصل می‌کنند و بعد از خشک شدن محکم می‌شود. جواد می‌پرسید: خوب، تیغه یک‌جور است یا چند جور؟ بنا می‌گفت: تیغه چهار جور است: تیغه‌ی راسته آن است که خشت یا آجر را طوری روی هم قرار می‌دهند که روی سطح دیوار صاف و افقی است؛ تیغه‌ی کلاغ‌پیر آن است که آجرها را طوری قرار بدهیم که تیزی یک‌گوشه آن بالا باشد و در نتیجه روی دیوار کنگره‌دار می‌شود؛ تیغه‌ی صندوقه آن است که دیوار را به پهنای یک آجر چهارگوش بسازیم ولی آجرها را طوری بگذاریم که اتاقک اتاقک درست شود و مثل صندوق میان‌ش خالی باشد؛ تیغه‌ی پنجره آن است که آجرها را با فاصله بگذاریم و روی هر ردیف عمودی یک رج افقی بچینیم که دیوار مثل پنجره سوراخ داشته باشد. اگر این سوراخ پنجره راست و چهارگوش نباشد و آجرهای ایستاده را طوری کج بگذاریم که از طرف راست یا چپ بتوانیم پشت دیوار را ببینیم آن را تیغه‌ی کرکره می‌نامند.

جواد همه‌ی این‌ها را توی دفتر می‌نوشت. هرچه را هم قصاب نوشته بود یا رنگرز نوشته بود یا دیگر استادکاران نوشته بودند، همین‌طور ثبت می‌کرد و شرح آن‌ها را می‌نوشت و به این ترتیب جواد نام تمام اسباب‌ها و ابزارها و مصالح کار و لغت‌ها و اصطلاح‌های تمام آن ده نوع کار را جداگانه در دفترها جمع‌آوری کرد و هرچه را که شکل و نقش داشت عکس آن‌ها را کشید؛ اما جواد این‌ها را برای چه می‌خواست؟ جواد يك روز دیده بود که مکتب‌دار دارد کتابی می‌نویسد. پرسیده بود چه کتابی است؟ مکتب‌دار گفته بود: فرهنگ مکتب‌خانه است. می‌خواهم نام و شرح تمام اسباب‌ها و ابزارهای کار مکتب‌داری را در يك کتاب بنویسم و به یادگار بگذارم تا جوان‌ترها از روی آن تجربه یاد بگیرند و وقتی بعدها مکتب‌خانه قدیمی شد، آیندگان بدانند که مکتب‌خانه چه جور مدرسه‌ای بوده و با چه چیزها و کارها سروکار داشته‌ایم. آن وقت تمام مردم می‌گویند آفرین به شیخ که این کتاب را نوشت.

جواد این حرف را به خاطر سپرده بود و برای اینکه تمام مردم بگویند: آفرین به جواد پالان‌دوز می‌خواست برای تمام کارها فرهنگ‌نامه بنویسد و هنوز در مکتب‌خانه شاگردی می‌کرد که ده جلد کتاب نوشت و آن‌ها را به کتابخانه‌ی فرهنگ سپرد و نام کتاب‌ها را هم این‌طور نوشته بود: فرهنگ بنایی: تألیف جواد پالان‌دوز با دستگیری استاد جعفر بنا. فرهنگ پالان‌دوزی: تألیف جواد پالان‌دوز با همکاری پیر پالان‌دوز. فرهنگ‌نامه قالبیافی: گردآوری جواد پالان‌دوز با همراهی شیرمحمد قالبیاف. فرهنگ کوره‌پزی: تألیف جواد پالان‌دوز با دستگیری غلامحسین کوره‌پز. فرهنگ آهنگری: جمع آورده جواد پالان‌دوز، با همکاری استاد حسنعلی آهنگر؛ و همچنین باقی کتاب‌ها؛ و جواد اولین کسی بود که به افتخار این آثار از اداره‌ی فرهنگ جایزه گرفت و نامش در ردیف نام دانشمندان، پژوهشگران، محققان و نویسندگان فرهنگ‌نامه‌ها به ثبت رسید يك روز یکی از دوستان جواد که کتاب‌ها را دیده بود به او گفت: جواد، حالا که کتاب می‌نویسی و به شهرت و افتخار می‌رسی، این اسم خانوادگی‌ات را عوض کن که اسم خوشگل‌تری باشد و این پالان‌دوز نباشد. جواد گفت: نه داداش، تو خیلی بچگانه فکر می‌کنی، اسم خوشگل و بی‌فایده فراوان است. بزرگی و بزرگواری در اسم خوشگل نیست، همین نام پالان‌دوز خیلی هم خوب است و من کاری می‌کنم که تمام مردم به همین اسم احترام بگذارند. خیام اسم يك چادردوز است، شیخ عطار هم اسمش مثل اسم يك بقال است؛ بزرگی و افتخار در اسم خوشگل نیست در کار خوشگل است. اگر

کارهای من با ارزش باشد، همین اسم پالان‌دوز را مردم تا قیامت با عظمت یاد می‌کنند و می‌گویند آفرین بر جواد پالان‌دوز، ولی اگر کار کسی بی‌ارزش باشد يك اسم خوشگل به دو پول سیاه نمی‌ارزد.

دوستش گفت: حق با تو است، بارک‌الله به جواد پالان‌دوز؛ و جواد این بار بیست نفر دیگر را به مکتب خودش دعوت کرد تا باز هم کتاب‌های دیگری بنویسد. البته کتاب‌های جواد کامل و بی‌عیب نبود ولی سرمایه‌های با ارزشی بود تا دیگران که بیشتر و بهتر می‌دانند کارهای او را کامل‌تر کنند و کتاب‌های بهتری بنویسند و وقتی همه باسواد باشند و همه هرچه را می‌دانند بنویسند وسیله‌ی یادگرفتن و دانستن همه‌چیز برای همه بیشتر فراهم می‌شود و عجب دنیای خوبی می‌شود.

- آیا جواد انسان شجاعی بود؟

- آیا با سواد شدن در بزرگسالی ممکن است؟

- دوست داشتی کدام یک از شخصیت‌های داستان بودی؟

- به نظر تو، اگر قرار باشد به یک فرد سواد یاد بدهی می‌توانی؟

- جواد چه ویژگی‌های مثبتی داشت؟

- کتاب نوشتن به نظر تو کار سختی است؟

- می‌توانید به کودک پیشنهاد دهید که با نقاشی، یک کتاب قصه

برای این داستان درست کند.

بازخورد  
از کودک





## داستان شماره ۲

### اصل موضوع

روزی بود و روزگاری بود. يك روز قاطر آمد پیش شتر و گفت: استاد عزیز، آمده‌ام تا موضوع مهمی از شما بپرسم و از شما پند بگیرم و عیب خودم را اصلاح کنم. شتر گفت: اختیار دارید، بنده که قابل نیستم ولی البته کسی که به‌راستی می‌خواهد پند بگیرد می‌تواند به‌آسانی از هر چیزی عبرتی بیاموزد.

قاطر گفت: بله من میدانم خوشبختی نصیب کسی است که مغرور و خودخواه نباشد و وقتی در کارش عیب و علتی می‌بیند، با داناتر از خود مشورت کند و خودش را اصلاح کند تا هر روز بهتر و عزیزتر شود و فکر کردم که شما تنها کسی هستید که می‌توانید به من کمک کنید.

شتر گفت: خواهش می‌کنم مرا خجالت ندهید، من دانا نیستم ولی خوب در بعضی کارها تجربه‌هایی دارم که شاید سودمند باشد. قاطر گفت: نه خیر، شما سرور ما هستید و همه از کاردانی و هوشیاری شما تعریف می‌کنند. شما غرضی با کسی ندارید و من میدانم که اگر کسی با شما مشورت کند، هر چه بگویند حقیقت را می‌گویند. می‌دانم که شما خیلی بزرگوار هستید و برای اصلاح عیب‌های من خوب می‌توانید مرا راهنمایی کنید.

شتر گفت: خوبی از خودتان است. ولی اظهارنظر درباره رفتار دیگران کار دشواری است، هیچ‌کس طاقت شنیدن انتقاد را ندارد. عیب هر کس را که به او بگویید بدش می‌آید و هر قدر بی‌غرض باشی و راست گفته باشی باز هم خیال می‌کند غرضی داری و دشمنت می‌شود.

قاطر گفت: شاید اشخاص خودخواه و نادان این‌طور باشند ولی من نه تنها از شنیدن عیب خود نمی‌رنجم بلکه خوشحال هم می‌شوم؛ زیرا به این وسیله می‌توانم خودم را اصلاح کنم.

شتر گفت: بسیار خوب، من در ظاهر شما عیبی نمی‌بینم، بگوئید ببینم مشکل شما چیست؟

قاطر گفت: مشکل من این است که وقتی راه می‌روم خیلی زود سکنندری می‌خورم و بر زمین می‌افتم. امروز صبح هم که بار می‌بردم پایم به سنگی گیر کرد و افتادم. آن‌وقت کسی که همراهم بود قدری بد و بیراه گفت و گفت که راه رفتن را شتر بلد است؛ قاطر بلد نیست. حالا می‌خواهم بدانم که در راه رفتن من چه عیبی هست، افتادن من چه علتی دارد؟ چرا شتر هیچ‌وقت سکنندری نمی‌خورد و نمی‌افتد ولی من زیاد می‌افتم.

شتر گفت: صحیح است، این علت را خیلی زود و آسان می‌شود علاج کرد. ببین عزیزم، علت سکنندری خوردن و افتادن عجله است، عجله خیلی از کارها را خراب می‌کند، ما شترها آرام راه می‌رویم، هول نمی‌شویم و نمی‌خواهیم یک ساعت راه را در نیم ساعت برویم، سرعت زیاد در رفتار باعث دردسرهای زیاد می‌شود، تصور می‌کنم اگر تو هم قدری آرام تر بروی، مانند شتر به سلامت می‌روی، این تفاوتی است که میان شتر و قاطر هست.



قاطر گفت: خیلی کم لطفی می‌کنید، نه خیر، علت در این نیست، شما اشتباه می‌کنید، این چه حرفی است که می‌زنید، شما خیال می‌کنید قاطر راه رفتن بلد نیست، در حالی که من هم ده سال است دارم راه می‌روم. تند رفتن و زود رسیدن که نیست، باید علت اساسی را پیدا کرد.

شتر گفت: نمی‌دانم، این نکته‌ای بود که به فکر من رسید. مقصودم عیب‌جویی نبود، اگر شما را ناراحت کردم معذرت می‌خواهم، هان، یک‌چیز دیگر هم یادم کنید و آن دقت و احتیاط است. ببین عزیزم، ما شترها قدری پیش‌بینی و دوراندیشی داریم. وقتی شروع به رفتن می‌کنیم، راهمان را تا آنجا که چشم کار می‌کند. زیر نظر می‌گیریم، حساب می‌کنیم که کجا چاله است، کجا سنگ است، کجا ناهموار است، کجا نیم هموار است، کجا هموار است، با دقت وضع را در نظر می‌گیریم و می‌رویم سرمان بلند است، ولی سر به هوا نیستیم. به نظر من قاطر هم اگر قدری دوراندیشی داشته باشد و راهش را با دقت نگاه کند، بهتر می‌داند که پایش را کجا بگذارد که پایش به چاله نرود، به سنگ نخورد و بلندی و پستی را به سلامت طی کند. وقتی کسی راه می‌رود، باید بازی گوشی را کنار بگذارد، در و دیوار را نگاه نکند، علف و درخت را فراموش کند و تمام حواسش پیش کارش و راهش باشد و با احتیاط برود. بی‌توجهی و بازیگوشی خیلی در دسررها فراهم می‌کند.

قاطر آزرده‌خاطر گفت: نه خیر این هم نیست، شاید تو غرضی داری که این ایرادها را می‌گیری، من هم وقتی راه می‌روم راه را نگاه می‌کنم، کور که نیستم، اصل موضوع را باید پیدا کرد، افتادن ما باید علت دیگری داشته باشد.

شتر جواب داد: نمی‌دانم، این هم یک نکته‌ی دیگر بود که به نظرم رسید منظورم عیب‌جویی نبود و اگر شما را آزرده کرده باشم، معذرت می‌خواهم. یک‌چیز دیگر هم هست که می‌تواند علت افتادن باشد. ببین عزیزم، کسی که یک راهی را انتخاب کرده و نمی‌تواند کارش را عوض کند، باید فکرش را با کارش سازگار کند. کار من و تو راه رفتن است، ما که نمی‌توانیم مثل سگ نهبانی کنیم یا مثل شیر و پلنگ شکار کنیم. شتر با کاری که دارد سازگار است و سعی می‌کند بردبار و خوشحال باشد. یک شتر با همه عظمتی که دارد، همیشه سر به راه و سر به زیر است و کار خودش را می‌کند، دائم

شکایت نمی‌کند و ناشکری نمی‌کند و باغی‌گری نمی‌کند ولی قاطر ناراضی و ناسپاس است و سعی نمی‌کند که کارش را دوست بدارد و با آن بسازد، گاهی خیال می‌کند شیر و پلنگ است، می‌خواهد حمله کند، گاهی خیال می‌کند اسب است، می‌خواهد بتازد و از مانع بپرد، گاهی خیال می‌کند گربه است و نباید تن به کار بدهد، این است که خودخواه و مغرور به نظر می‌آید و افتادنش را بر او نمی‌بخشند. اگر يك روز شتر بیفتد نوازشش می‌کنند و می‌گویند طفلك بی‌گناه خسته شده، زیرا می‌دانند که شتر سر ناسازگاری ندارد. وقتی قاطر می‌افتد، می‌گویند چموش و بازیگوش است؛ زیرا اثر چموشی در او دیده‌اند. خوب، به نظر من باید قدری سازگاری و بردباری را یاد گرفت و دیگر کار عیبی پیدا نمی‌کند. قاطر از شنیدن این حرف اوقاتش تلخ شد و گفت: دیگر چرا توهین می‌کنی؟ چموش و بازیگوش هم خودتی، پس چرا کینه‌ی شتری و مگ‌بازی شتر را نمی‌گویی؟ این هم شد حرف که سازگاری و بردباری یاد بگیرم. پس تو گویی هر که سوارم شد، دست‌وپایش را ببوسم و آواز دلی دلی برایش بخوانم؟ البته من از بار بردن بیزارم؛ ولی خوب، کارم را می‌کنم، پس چه کار می‌کنم؟ نمی‌دانم تو چه غرضی با من داری که می‌خواهی از همه‌چیز من ایراد بگیری. من فقط علت افتادن را پرسیدم و تو این حرف‌های نامربوط را می‌زنی. اگر چیزی می‌فهمی اصل موضوع و عیب اساسی را بگو، اگر هم نمی‌دانی بگو نمی‌دانم و خلاص، دیگر چرا حرف بی‌معنی می‌زنی؟

شتر فهمید که قاطر حاضر نیست عیب خودش را قبول کند و در فکر اصلاح رفتار خودش باشد. نیامده است که نصیحت بشنود و پند بگیرد بلکه آمده است تا عذری و بهانه‌ای برای افتادنش پیدا کند و تقصیر بد راه رفتن خودش را به گردن چیزی دیگر بیندازد و خودش را بی‌عیب جلوه دهد. شتر با خود گفت پس بگذار خوشحالش کنم، تا برود با دمش گردو بشکند و با من هم دشمن نشود، ناچار جواب داد: قاطر جان، باور کن نمی‌خواستم از تو عیب‌جویی کنم، این هم نکته‌ای بود که به فکرم رسید و اگر شمارا رنجانده باشد، معذرت می‌خواهم لابد من اشتباه می‌کنم. يك موضوع دیگر هم هست که شاید عیب کار از آنجاست و شما هیچ تقصیری ندارید.

قاطر پرسید: هان، آن چیز دیگر چیست؟

شتر گفت: لابد میدانی که قاطر را آستر هم می‌نامند.

قاطر گفت: البته که میدانم، قاطر يك كلمه‌ی خارجی است و اسم فارسی ما همان استر است.

شتر گفت: بارک‌الله، معلومات خوبی داری، لابد میدانی که شتر را هم گاهی اُشتر می‌گویند قاطر گفت: البته که می‌دانم، اشتر همان شتر است و شتر همان اشتر است.

شتر گفت: آفرین، خوب، حالا می‌رسیم به موضوعی که ممکن است یکی از علت‌ها باشد. ببین عزیزم، اشتر و استر را هر دو یک‌جور می‌نویسند؛ جز اینکه اشتر سه تا نقطه‌ی بیشتر دارد. شاید علت اینکه اشتر هیچ‌وقت نمی‌افتد و استر می‌افتد، همین است. گویا عیب اساسی در همین سه نقطه است. این هم که علاجش در دست ما نیست. گناهش گردن کسانی است که اشتر را با سه نقطه بیشتر و استر را با سه نقطه کمتر می‌نویسند.

قاطر خرم و خوشحال جواب داد: صحیح است، اصل موضوع همین است، عیب اساسی همین است و علت واقعی همین است، این هم که علاجش در دست ما نیست. آفرین بر شتر و احسنت بر شتر که چه خوب عیب کار را پیدا می‌کند. حالا دیدی که آن سه نکته هیچ ربطی به موضوع نداشت و مقصر اصلی همین سه نقطه بود. واقعا که شما خیلی چیزفهم و بی‌غرض هستید، من می‌دانستم که راه رفتنم هیچ عیبی ندارد! و وقتی می‌افتم بی‌خود سرزنش‌م می‌کنند.

- آیا توانایی شنیدن انتقادهای دیگران مهم است؟

- اگر ما نخواهیم ایرادهایی که در رفتارمان وجود دارد را بپذیریم، چه اتفاقی می‌افتد؟

- قاطر چه مشکلی داشت که شتر نخواست بیشتر از این ادامه دهد؟

- چند مورد از ویژگی‌هایی را که در خودتان دوست ندارید، نام ببرید.

- برای هر کدام از ویژگی‌هایی که نام بردید یک راه حل بهتر شدن بنویسید.

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۳

### خرچین

روزی بود و روز گاری بود. خلیفه‌ی حاکم، مردی زیرک و هوشیار بود. در اطراف او گروهی بودند که با هوشیاری به او خدمت می‌کردند و نعمت می‌یافتند و جمعی ستم می‌کشیدند و خاموش می‌بودند؛ اما هر که با حکم خلیفه سازگار نبود و در نهان با او دشمنی می‌ورزید، زود شناخته می‌شد. زیرا که در همه‌جا از همه نوع خرچین و جاسوس داشت و برای این خدمت هم پاداش بی‌حساب می‌پرداخت. خلیفه در حرم خواجه‌ای داشت ساده‌دل که از دیگران عقب مانده بود و به عزت و احترامی نرسیده بود و خیال می‌کرد که خبررسانی همان عیب‌جویی و بدگویی است. خواجه یک روز دید که میرِ آخورِ خلیفه بر اسب خلیفه سوار شده و از طویله‌ای به طویله‌ای می‌رود، خواجه با خود گفت: گویا خلیفه از خرچینی و عیب‌جویی خوشش می‌آید، باید این خبر را به او برسانم و خودم را عزیزم کنم. صبح زود به حضور خلیفه رفت و گفت: سایه‌ی عالی دراز باد.

خلیفه گفت: هان چه خبر است؟

خواجه گفت: چیزی دیدهام از کسی که با او دوستم اما وظیفه‌ی ما خدمتگزاری است، من نمی‌توانم خیانت را ببینم و خاموش باشم.

خلیفه گفت: بارک‌الله، صد آفرین، زود بگو ببینم چه دیده‌ای؟

خواجه گفت: دیشب میرِ آخورِ خلیفه را دیدم که بر اسب خلیفه سوار شده بود و از تعجب زبانم بند آمد، حالا خودتان می‌دانید.

خلیفه غلامان را صدا زد و گفت: بیایید این خواجهی احمق را دستگیر کنید و زندان ببرید تا به حسابش برسیم.

خواجه با گریه و التماس گفت: قربانت گردم، من جسارتی نکردم و قصد بدی نداشتم و دروغ نگفتم، چیزی را گفتم که به چشم خودم دیده بودم.

خلیفه گفت: دروغ نگفتی و به چشم خودت دیده بودی و جسارتی نکردی اما بی‌غرض نیستی، چرا می‌خواهی مرا نسبت به میر آخور در شك بیندازی؟ چرا می‌خواهی فکر مرا پریشان کنی و دیگری را بدنام کنی؟

خواجه گفت: ای امان، اسب مال خلیفه است، آیا میر آخور باید بر اسب خلیفه بنشیند؟

خلیفه پرسید: ببینم، آیا وقتی من بر اسب سوام، او نیز می‌نشیند؟

خواجه گفت: نه، وقتی اسب بی‌کار است.



پرسید: آیا می‌نشیند و می‌گوید من خلیفه‌ام؟

گفت: نه، نشنیدم که چنین ادعایی داشته باشد.

پرسید: آیا می‌نشیند و بر من می‌تازد؟

گفت: نه، مثل آن بود که کاری دیگر دارد.

پرسید: آیا می‌نشیند و فرمان می‌دهد؟

گفت: نه، می‌نشیند و اسب را ورزش می‌دهد.

پرسید: آیا می‌نشیند و به شکار می‌رود و یا در شهر خودنمایی می‌کند؟

گفت: نه، می‌نشیند و از طویله‌ای به طویله‌ای می‌رود.

پرسید: آیا در حضور من و یارانم می‌نشیند؟

گفت: نه، در تنهایی می‌نشیند.

پرسید: آیا می‌نشیند و دور باش و کورباش می‌زند؟

گفت: نه، می‌نشیند و جیک نمی‌زند.

پرسید: آیا دشمنانه می‌نشیند و جنگ‌آوری می‌کند، سپر می‌کشد و شمشیر می‌زند؟

گفت: نه، من نمی‌دانم، چیزی نمی‌فهمم.

خلیفه گفت: پس ای نادان، نشستن میر آخور بر اسب با احوالی که تو می‌گویی چه زبانی برای من دارد که تو آن را خیانت نام می‌دهی؟ او میر آخور است و اسب را تیمار می‌کند و پرورش می‌دهد و آب و جو می‌دهد و جایش را پاک می‌کند و از طویله‌ای به طویله‌ای می‌برد و او را ورزش می‌دهد. گیرم که بر او سوار هم می‌شود. اما در این کار قصد بدی ندارد. اینک این تخت من است شاید نجاری که آن را ساخته نیز بر آن نشسته باشد، این کلاه من است، کلاه دوزی



که آن را دوخته شاید برای آزمایش بر سرش نیز گذاشته باشد، این قباى من است خیاطى که آن را دوخته شاید بر تنش نیز امتحان کرده باشد. اما قصد بدى نداشته. قصد بد تو داری که مى خواهی با چاپلوسى و خیرچینی خودت را خدمتگزار نشان بدهی و بیچاره‌ای را به دردسر بیندازی، اصلا تو که باید در حرم باشی، در طویله چه کار داشتی؟

خواجه گفت: قربان... قربان...

خلیفه گفت: ببریدش.

- اشتباه خواجه چه بود؟

- چرا خیرچینی کار درستی نیست؟

- آیا برای عزیز شدن می‌توان هر کاری را انجام داد؟

- احترام به حقوق خود و دیگران را چگونه می‌توان از این داستان برداشت کرد؟

- آیا ضایع کردن حقوق دیگران برای موفقیت خود در این داستان وجود داشت؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۴

### مترسک شجاع

در یک مزرعه زیبا و دورافتاده، یک مترسک وسط زمین زراعی گذاشته شده بود. همه‌ی مترسک‌ها کارشان این است که پرنده‌ها را از مزرعه دور کنند، ولی مترسک کوچولو با بقیه‌ی مترسک‌ها فرق داشت. او از پرنده‌ها می‌ترسید. هر روزی که از خواب بیدار می‌شد و می‌دید کلاغ‌ها آمدند روی سرش و روی دستاش نشستند، حسابی می‌ترسید. هر چه هم تلاش می‌کرد که آن‌ها را از خودش دور کند نمی‌شد که نمی‌شد. چون پرنده‌ها می‌دانستند که مترسک از آن‌ها می‌ترسد با نوک‌هایشان توی سر مترسک می‌زدند و می‌خندیدند. مترسک می‌دانست که اگر اوضاع به همین شکل پیش برود یا پرنده‌ها نابودش می‌کنند و یا مزرعه‌دار می‌آید و جای او را با یک مترسک نترس و شجاع عوض می‌کند؛ اما باز هم نمی‌توانست هیچ کاری بکند. روزها به همین شکل گذشت. بالاخره یک روز یکی از بچه‌های روستا وقتی داشت از مزرعه رد می‌شد، برای رفع خستگی کنار مترسک نشست. نگاهی به چشم‌های غمگین و دکمه‌ای مترسک انداخت و گفت: هی مترسک چرا ناراحتی؟

مترسک در جواب گفت: من نمی‌توانم کاری کنم که پرنده‌ها به سمت مزرعه نیایند. این‌جوری هم خیلی زود صاحب مزرعه من را با یک مترسک جدید عوض می‌کند. میدونی تا همین حالا هم که گذشته چقدر به مزرعه آسیب‌رسیده.

پسر بچه گفت: برای چی نمی‌تونی جلوی پرنده‌ها را بگیری؟

مترسک با اندوه گفت: چطوری بگیرم. من از منقارهای بلند و تیزشون می‌ترسم. اون‌ها می‌توانند با نوکشان من را تیکه تیکه کنند.

پسرک کمی فکر کرد و بعد گفت: بابای من همیشه میگه ما نباید از هیچی بترسیم. تو باید از خودت شجاعت نشان بدهی.

مترسک اخم‌هایش را در هم کشید و گفت: چه جوری باید این کار را بکنم؟

پسر بچه گفت: باید سعی کنی ترسناک باشی. مترسک سرش را پایین انداخت و گفت: یک نگاه به ریخت و قیافه‌ی من بینداز، ببین به نظرت من می‌توانم کسی را بترسانم.

پسر بلند شد و نگاهی به مترسک انداخت و گفت: کاری نداره که. من کمکت می‌کنم. می‌توانم چهره‌ات را عوض کنم. تو هم باید کمک کنی تا به ترست غلبه کنی. بعد از گفتن این جمله برای مترسک دست تکان داد و رفت. در راه با صدای بلند گفت: فردا برمی‌گردم. فردای آن روز پسر بچه درحالی‌که پارچه‌ی سیاه بزرگ و یک کلاه سیاه بی‌ریخت در دست داشت به سمت مترسک آمد. با لبخند به مترسک گفت: مطمئن باش اونقدر وحشتناک میشی که من هم از تو می‌ترسم. کلاه را بر سر مترسک گذاشت و پارچه را بر تن او انداخت. بعد هم با خنده گفت: عالی شد. حالا می‌خواهم ببینم فردا چی به سر پرنده‌ها میاری! و بعد از خداحافظی از مترسک دور شد. فردا صبح وقتی خورشید طلوع کرد، پرنده‌ها با دیدن مترسک می‌خکوب شدند. اول همه‌شان از مترسک دوری کردند، ولی بعد چند تا از آن‌ها خواستند شجاعت به خرج بدهند پس به مترسک نزدیک شدند؛ اما مترسک با اطمینان به اینکه خیلی ترسناک شده با یک حرکت شدید همه پرنده‌ها را از خودش دور کرد. وقتی دید واقعا پرنده‌ها از او ترسیدند، شجاعتش بیشتر شد. از آن روز به بعد مترسک دیگر به هیچ پرنده‌ای اجازه نمی‌داد به مزرعه نزدیک بشود و به مزرعه آسیب برساند. روزها برای مترسک به خوبی سپری می‌شد تا اینکه یک روز بعد از ظهر که مترسک محکم و استوار سر جایش ایستاده بود، یک کبوتر چاهی به طرفش آمد. مترسک سعی کرد کبوتر را بترساند که البته موفق بود، ولی کبوتر با اینکه ترسیده بود به او نزدیک شد و روی دست مترسک نشست. مترسک با عصبانیت گفت: چی می‌خواهی؟ چرا اومدی اینجا نشستی؟ کبوتر چاهی با ترس گفت: مترسک می‌دونم تو وظیفه داری از این مزرعه مراقبت کنی، ولی غذای ما اینجاست. من و بچه‌هام چند روزی میشه که غذا نخوردیم و اگر اجازه ندی ما تو این چند روز آخر که قرار مزرعه را درو کنند، چیزی بخوریم. مطمئنا همه‌ی ما از گرسنگی خواهیم مرد. به ما رحم کن. ما هم از این مزرعه سهمی داریم. مترسک اخم‌هاش را باز کرد و کمی فکر کرد. بعد گفت: خب آگه من به شما اجازه بدم بیاین اینجا و غذا بردارید، خودم نابود میشم و مزرعه‌دار من را از

بین می‌بره.

کبوتر گفت: فقط فردا می‌ایم. شاید مزرعه‌دار به خاطر یه روز با تو این کار رو نکنه. ولی مطمئن باش اگه تو به من اجازه ندی جوجه‌هام از گرسنگی می‌میرند.

مترسک گفت: تا فردا به من فرصت بده تا خوب فکر کنم و بتوانم یک تصمیم درست بگیرم.

کبوتر چاهی نگاهی به او انداخت و گفت: باشه، فردا صبح موقع طلوع خورشید برمی‌گردم اینجا. تا اون موقع تصمیمتو بگیر. بعد پرواز کرد و رفت. آن شب مترسک تا صبح نخوابید و تمام شب به حرف‌های کبوتر چاهی فکر کرد. با خودش گفت: اگه من شجاع شدم فقط به خاطر ترس از نابودی خودم بود. پس این‌قدرها هم شجاع



نیستم. اگه الان نذارم اون پرنده و بچه‌هاش بیان و غذا بردارن یعنی من هنوز ترسوئم و از نابود شدن می‌ترسم.

صبح روز بعد درست موقع طلوع خورشید کبوتر چاهی دوباره آمد، سلام کرد و گفت: چی شده مترسک؟ فکرهاش را کردی؟

مترسک گفت: دوست من شما آزاد هستيد که از مزرعه استفاده کنید.

کبوتر چاهی خوشحال شد. خودش را به‌صورت مترسک نزدیک کرد و با نوکش ضربه‌ی آرامی، چون بوسه به او زد. سپس با فرزندانش و دوستانش به مزرعه رفته و برای خود غذا برداشتند. از آن روز به بعد درست موقع درو گندم‌ها که می‌رسد تمام پرنده‌های نواحی آن روستا با همدیگر یک‌صدا سرودی می‌خوانند که اسمش را گذاشته‌اند، مترسک شجاع.

- به نظر تو شجاعت چه شکلی است؟ کاری که آن پسر انجام داد یا کاری که مترسک برای کبوتر چاهی کرد؟

- برای انجام چه کارهایی باید شجاعت به خرج بدهیم؟

- برای انجام ندادن چه کارهایی باید شجاعت داشته باشیم و با دیگران همراه نشویم؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۵

### علی کوچولو و شجاعت در گفتن اشتباه

در تعطیلات آخر هفته علی کوچولو همراه خواهرش سارا و پدر و مادرشان به دیدن مادر بزرگشان رفتند که در یک مزرعه زندگی می‌کرد. علی تیرکمانش را هم با خودش برده بود تا در مزرعه بازی کند. یک روز که داشت با تیر و کمانش به این طرف و آن طرف شلیک می‌کرد، وسط بازی یکی از تیرهایش اشتباهی خورد به گلدان شمعدانی خوشگلی که مادر بزرگش خیلی دوستش داشت. علی کوچولو که حسابی ترسیده بود گلدان را برداشت و برد در جایی پشت باغچه قایم کرد. وقتی برگشت تا به ادامه‌ی بازی‌اش برسد، خواهرش سارا را دید که تمام مدت داشت نگاهش می‌کرد. سارا هیچی به علی نگفت و رفت. فردا ظهر مادر بزرگ از سارا خواست تا در آماده کردن سفره‌ی نهار به او کمک کند. سارا نگاهی به علی کرد و گفت مادر بزرگ علی به من گفت که از امروز تصمیم گرفته تو کارهای خونه به شما کمک کنه. بعد هم زیر لب به علی گفت: جریان گلدون رو یادته. علی کوچولو هم دوید و تمام بساط نهار را با کمک مادر بزرگش فراهم کرد. عصر همان روز پدر بزرگ به علی و سارا گفت که می‌خواهد آن‌ها را به نزدیک دریاچه ببرد تا با هم ماهیگیری کنند؛ اما مادر بزرگ گفت که برای پختن شام روی کمک سارا حساب کرده است. سارا سریع جواب داد که مادر بزرگ نگران نباش چون علی قراره بمونه و بهت کمک کنه.

علی کوچولو در همه‌ی کارها به مادر بزرگش کمک می‌کرد و هم کارهای خودش و هم کارهای سارا را انجام می‌داد. تا اینکه واقعا خسته شد و تصمیم گرفت حقیقت را به مادر بزرگش بگوید. بالاخره پیش مادر بزرگ رفت و گفت: من باید یک چیزی به شما بگویم مادر بزرگ... اما قبل از اینکه بخواهد چیزی بگوید، مادر بزرگش با لبخندی او را بغل کرد و گفت: علی عزیزم من اون روز پشت پنجره بودم و دیدم که چه اتفاقی افتاد. متوجه شدم که تو عمدا این کار رو نکردی و به همین خاطر بخشیدمت؛ اما منتظر بودم

زودتر از این بیای و حقیقت رو به من بگی. نباید اجازه می‌دادی خواهرت به خاطر یک اشتباه، به تو زور بگه و از تو سوءاستفاده بکنه. باید قوی باشی و اگر کار اشتباهی انجام دادی فوری به بزرگ‌ترت بگی و سعی کنی که دیگه تکرارشون نکنی؛ اما این‌رو بدون پیش هرکسی و هرجایی به اشتباهاتت اعتراف نکنی، چون دیگران از اون اعتراف تو به ضرر خودت استفاده می‌کنند.



- چرا علی به حرف‌های سارا گوش می‌داد؟

- تو جای علی بودی چه کار می‌کردی وقتی گلدان شکست؟

- از نظر تو کار سارا درست بود؟

- به نظرت گفتن حقیقت بهتر است یا پنهان‌کاری؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۶

## مداد رنگی

مادر در حال غذا دادن به دختر کوچکش سارا بود. صدرا پیش او آمد و با هیجان گفت: مامان یادتان هست چند روز پیش مداد رنگی‌هایم در مدرسه گم شدند؟ امروز فهمیدم یکی از بچه‌ها آن‌ها را برداشته.

مادر گفت: اشتباه نمی‌کنی؟ شاید شبیه مداد رنگی‌های تو بودند.

صدرا جواب داد: نه مامان، من مطمئنم. چون جای برچسب‌هایی که رویش اسمم را نوشته بودم، هنوز روی مدادها بود.

مادر گفت: حالا که مطمئن هستی مداد رنگی‌های خودت بوده، می‌خواهی چکار کنی؟

صدرا گفت: اولش خیلی عصبانی شدم و می‌خواستم مداد رنگی‌هایم را پس بگیرم، اما راستش...

مادر گفت: راستش چی؟ نکند پسر من می‌ترسد حقش را بگیرد؟

صدرا سرش را تکان داد و گفت: بله مامان. آخر شما نمی‌دانید چقدر زورش زیاد است.

مادر گفت: خب حالا می‌خواهی چه کار کنی؟

صدرا کمی فکر کرد و گفت: به خانم معلم بگویم؟

مادر گفت: فکر خوبی است اما به نظرم این‌طوری آبروی دوستت می‌رود. تو باید خودت بتوانی از حقوق خودت دفاع کنی.



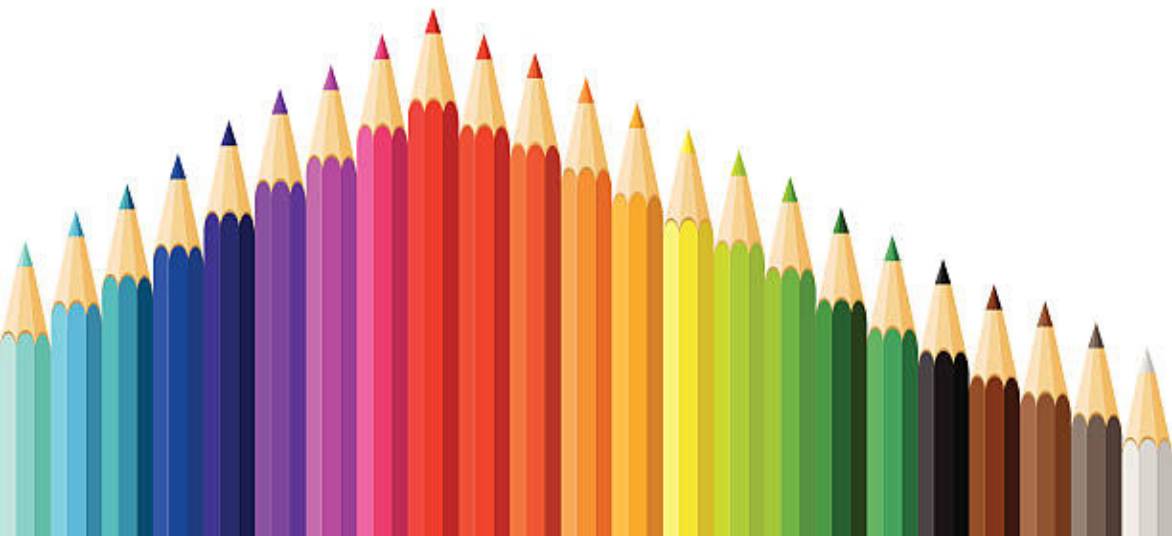
صدرا ساکت شد. فردای آن روز قبل از رفتن به مدرسه، مادر گفت: بینم پسر شجاعم امروز چه کار می‌کند.

بعد چشمانش را دوخت به چشمان صدرا و آرام گفت: اول از دوستت تشکر کن که مداد رنگی‌هایت را پیدا کرده بعد به او محترمانه بگو که مداد رنگی‌هایم را لازم دارم. ممنون می‌شوم آن‌ها را بدهی.

صدرا چشمی گفت و از مادر خداحافظی کرد. تمام روز مدرسه به حرف‌های مادرش فکر می‌کرد؛ اما جرات نمی‌کرد آن حرف‌ها را به دوستش بزند. زنگ آخر مدرسه به صدا درآمد. وسایلش را جمع کرد و قبل از آنکه خیلی دیر شود سمت همکلاسی‌اش دوید. او را صدا کرد و تمام حرف‌هایش را به او گفت. دوستش قبول نکرد و گفت: نخیر، کی گفته مدادهای تو هستند. من آن‌ها را نمی‌دهم. مال خودم است. بعد کیفش را انداخت روی دوشش و فوری از مدرسه خارج شد.

صدرا خیلی ناراحت شد و با خودش گفت، حالا جواب مامان را چی بدهم. وقتی به خانه برگشت، مادر بعد از سلام و احوالپرسی از صدرا پرسید: توانستی حرفت را به دوستت بگویی؟

صدرا تمام ماجرا را تعریف کرد و گفت: مامان من دیگر مداد رنگی‌هایم را نمی‌خواهم. راستش دلم برای او سوخت، چون مداد رنگی ندارد و همیشه از مداد رنگی‌های بقیه استفاده می‌کند.



مادر گفت: مطمئنی دلپش فقط همین است؟

صدرا گفت: بله مامان چون من حرف‌هایم را به او گفتم؛ اما او قبول نکرد، چون فکر می‌کنم به مداد رنگی‌ها خیلی نیاز دارد و نمی‌تواند آن‌ها را به این راحتی پس بدهد.

مادر از اینکه پسرش این‌قدر مهربان و اهل بخشش است، خوشحال شد و گفت: پسرم به خاطر این که توانستی جرات به خرج بدهی و حرفت را بزنی خیلی خوشحالم و به تو افتخار می‌کنم؛ اما حالا که شجاعت بیشتری داری که می‌توانی مداد رنگی‌هایت را به او ببخشی، بیشتر به تو افتخار می‌کنم. این کار تو خیلی ارزش دارد چون از روی ترس نیست. بلکه به خاطر مهربانی توست. به خاطر این کار خوبت حتماً یک مداد رنگی دیگر برایت می‌خریم.

فردای آن روز، سر کلاس یک برگه به دست صدرا رسید. روی آن نوشته شده بود: رنگ که خورد توی کلاس بمان. می‌خواهم مداد رنگی‌هایت را پس بدهم. ببخشید آن‌ها را برداشتم. آخر روی زمین افتاده بود. فکر کردم چون من پیدایشان کردم می‌توانم برای خودم بردارم.

صدرا زیر نامه نوشت: حرفش را هم نزن. آن‌ها برای توست. من خودم مداد رنگی دارم. زیر نامه یک گل زیبا نقاشی کرد و نامه را دست‌به‌دست به ردیف جلوی کلاس فرستاد.

- پیام داستان چه بود؟

- تو جای صدرا بودی چه کار می‌کردی؟

- صدرا چگونه توانست مؤدبانه حرفش را بزند؟

- چرا مادر به صدرا افتخار کرد؟

بازخورد  
از کودک





نقاشی‌ها



## نقاشی شماره ۱: مسخره نکنیم!

- آگاهی کودک از بد بودن رفتار مسخره کردن دیگران؛
- ارتقای مهارت جرات‌ورزی در کودک؛
- ارتقای مهارت حفظ دوستان در کودک؛
- ارتقای مهارت همدلی در کودک؛
- پرورش خلاقیت در کودک؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

۵۷

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

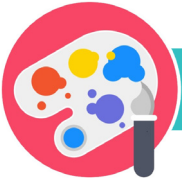


### اجرا

به کودک بگویید یک نقاشی با موضوع مسخره کردن دیگران بکشد و داستان نقاشی خود را برای شما تعریف کند.

- در داستان نقاشی‌ات فردی که مسخره شد، چه احساسی دارد؟  
- وقتی کسی ما را مسخره کند، بهتر است چطور برخورد کنیم که حتما مؤدبانه باشد و هم بتوانیم احساساتمان را بیان کنیم؟

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۲: ادب، آداب دارد.

- آگاهی از رفتار محترمانه و مؤدبانه در موقعیت‌های مختلف؛

- بررسی احساسات ناشی از بی‌ادبی و بی‌احترامی؛

- آگاهی کودک از راه‌های مختلف ابراز احساسات در مقابل بی‌ادبی و بی‌احترامی‌ها؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

### اجرا



به کودک بگویید یک خاطره از زمانی که شاهد رفتار غیر محترمانه با کسی بوده است، برایتان تعریف کند و آن اتفاق را نقاشی کند.

۵۸

- در مقابل رفتارهای غیرمحترمانه چه واکنشی باید داشته باشیم؟
- آیا پیش آمده است که رفتار دوستت تو را ناراحت کند؟ تعریف کن چه اتفاقی افتاد؟ چه واکنشی نشان دادی؟
- به هنگام بی‌احترامی از سمت دیگران چه واکنش‌هایی صحیح است؟

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۳: بگو نه!

- ارتقای مهارت نه گفتن در کودک؛
- آگاهی کودک از نحوه‌ی صحیح نه گفتن؛
- حفظ ادب در عین رد کردن پیشنهادهای دیگران؛

زمان مورد نیاز: ۴۰ دقیقه

### اجرا

به کودک بگویید تجربه‌ای که مجبور بوده است پیشنهاد کسی را رد کند ولی نه گفتن برایش سخت بوده را برای شما تعریف کند و آن تجربه را نقاشی کند.



- برای رد آن پیشنهاد چه دلایلی وجود داشت؟

- آیا نه گفتن برایت سخت بود؟

- چطور نه گفتی که هم مؤدبانه باشد و هم اینکه مجبور به آن کار نباشی؟

- چرا نه گفتن بعضی مواقع سخت است؟

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۴: داستان من

- درونی شدن هدف اصلی داستان مدنظر؛
- عینی‌تر شدن صحنه‌ها و اتفاقات داستان برای کودک؛
- افزایش و پرورش خلاقیت در کودک؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

### اجرا

یکی از داستان‌ها را کودک انتخاب کند و در چند برگ کاغذ اتفاقات آن را نقاشی کند و یک کتاب قصه از آن درست کند.

- داستانی که آن را نقاشی کردی چرا انتخاب کردی؟

- در این داستان چه چیزی می‌خواستیم یاد بگیریم؟

- می‌توانی داستان این کتاب قصه‌ای که درست کردی را برای یکی از دوستانت تعریف کنی و نظر او را در مورد کتابت بررسی.

بازخورد  
از کودک







پویانمایی‌ها



## ۱- پلی موبیل: دزدان دریایی به دنبال گنج



۱۰۷:۳۰

جک و امیلیا، خواهر و برادری که در پی کمک به یکدیگر و رفع ضعف‌های شخصیتی خود به صورت غیرمنتظره با دزدان دریایی برای پیدا کردن گنج همراه می‌شوند.

### گفت‌وگوی قبل از تماشا

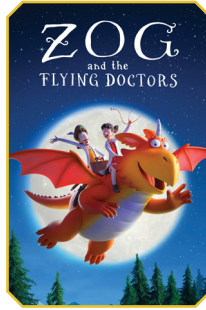
امیلیا که ترس از ارتفاع دارد تصمیم می‌گیرد به کمک برادرش، جک، با ترسش مقابله کند و در این راستا به برادرش نیز کمک کند تا از عجز بودن دست بکشد و قبل از اقدام به هر کاری فکر کند و بعد تصمیم بگیرد. آن‌ها در تلاش برای رفع ضعف‌های رفتاری و شخصیتی خود به طور اتفاقی با دزدان دریایی مواجه می‌شوند و برای پیدا کردن گنج در جزیره‌ی نفرین‌شده با آن‌ها همراه می‌شوند و در این مسیر با اتفاقات غیرمنتظره‌ی بسیاری مواجه می‌شوند و همین اتفاقات به آن‌ها کمک می‌کند علاوه بر رفع ضعف‌های خود به اطرافیان خود نیز کمک کنند.

رفتارهای مثبت در این اثر از جانب شخصیت‌های اصلی داستان که کودکان هستند بستر مناسبی را برای گفت‌وگو با آن‌ها فراهم می‌کند. در ابتدای این اثر شاهد مخالفت‌ها و دعوای کودکانی بسیار زیاد از جانب امیلیا و برادر کوچکش جک هستیم که می‌تواند یکی از معضله‌های جدی در هر خانه‌ای باشد که در نهایت محبت‌ها و همکاری‌های امیلیا و جک در انتهای داستان منجر به بهتر شدن رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر می‌شود. این مسئله فرصت مناسبی را برای والدین ایجاد می‌کند تا در این باره با کودکان خود به گفت‌وگو بپردازند و راه‌حل‌های مفید و مثبت موجود در رفتارهای آن دو را برای فرزندان خود پررنگ کنند. پذیرش اشتباهات و ضعف‌های خود و تلاش و کمک به یکدیگر برای رفع آن‌ها می‌تواند به‌عنوان بخشی از پیام‌های مثبت داستان مورد اشاره و توجه بیشتری از جانب والدین قرار بگیرد. همچنین سطح ترس و خشونت در این اثر پایین است لذا برای کودکان در سنین پایین نیز مناسب می‌باشد.

- رفتارهای منفی و مثبت امیلیا و جک با یکدیگر چه بود؟
- اگر شما به‌جای هر یک از آن‌ها بودی چه رفتاری از خود نشان می‌دادی؟
- به نظر شما یکی از ضعف‌های رفتاری‌ات که نیاز به رفع شدن دارد چیست؟
- با بررسی رفتارهای مثبت و منفی امیلیا و جک و همچنین منعکس کردن آن به زندگی شخصی خودشان کمک کنید تا متوجه رفتارهای مثبت و منفی خود شوند؛ و به آن‌ها در تشخیص ضعف‌های رفتاری و شخصیتی‌شان کمک کنید و راه‌حل‌های موجود را ارائه دهید.



برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.



## ۲- زگ و پزشکان پرنده



۲۵:۱۲

پویانمایی زگ و پزشکان پرنده در ژانر کمدی خانوادگی است و در سال ۲۰۲۰ عرضه شده است.

۶۵

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال



### گفت‌وگوی قبل از تماشا

پویانمایی زگ و پزشکان پرنده، انیمیشنی کوتاه که شخصیت اصلی آن شاهزاده خانم پریل است که کمک به دیگران و پزشک شدن هدف اوست. پادشاه که عموی اوست، با او مخالفت می‌کند؛ اما شاهزاده خانم به هدف خود می‌رسد و همراه زگ که یک اژدها است و یک شوالیه، گروه پزشکان پرنده را تشکیل می‌دهد. آن‌ها به تمام حیوانات کمک می‌کنند و در نهایت هم شاهزاده با مهربانی پادشاه را درمان می‌کند و پادشاه از کارهایش پشیمان می‌شود.

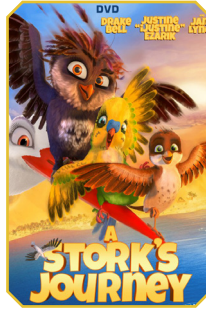
## گفت‌وگوی بعد از تماشا

این پویانمایی مهربانی کردن به همه، همکاری و داشتن هدف برای زندگی و تلاش برای آن را نشان می‌دهد و زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا شما با کودک خود درباره‌ی این مفاهیم گفت‌وگو کنید.

- اگر به جای شاهزاده بودی به پادشاه کمک می‌کردی؟
- کدام‌یک از شخصیت‌ها را خیلی دوست داشتی و چرا؟



برای دانلود این انیمیشن، رمزینته‌ی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.



### ۳- ریچارد لک‌لک



۸۴:۰۸

در این پویانمایی تلاش شده تا الگوها و پیام‌های مثبت بسیاری مثل همکاری، احساس مسئولیت، فداکاری و همچنین محبت و دوستی پایدار به نمایش درآید. در نتیجه فرصت خوبی است تا درباره‌ی هریک از رفتارهای مثبت با کودکان خود صحبت کنیم و پیامدهای ناشی از این رفتارها را با آن‌ها مرور کنیم.



#### گفت‌وگوی قبل از تماشا

روایت گنجشک بی‌سرپرستی است که به واسطه‌ی زندگی با لک‌لک‌ها از بدو تولد در تلاش است تا هویت اصلی خود که گنجشک بودن می‌باشد را انکار کند و به همگان ثابت کند که او هم مانند دیگر دوستان و خانواده‌اش لک‌لک می‌باشد. تلاش‌های پی‌درپی ریچارد و کمک‌ها و مهربانی‌های دوستانش سرنوشت تازه‌ای را برای او رقم می‌زند.

## گفت‌وگوی بعد از تماشا

در بخش‌هایی از این داستان شاهد رفتارهای منفی شخصیت‌ها هستیم. مکث با پدر خود بدرفتاری می‌کند و حتی بدرفتاری او به بی‌احترامی و بدزبانی با پدرش ختم می‌شود که نتیجه‌ی این رفتارش به گرفتار شدن او توسط درنده‌ی پرنده‌خوار ختم می‌شود، همچنین قناری علی‌رغم اینکه به کمک ریچارد و اولگا از قفس نجات پیدا کرد از اعتماد آن‌ها سوء استفاده کرده و به آن‌ها دروغ گفت. این رفتارهای منفی در انیمه فرصت مناسبی است تا کودکان خود را نسبت به آن‌ها و پیامدهای منفی حاصل از آن‌ها آشنا کنیم و در این باره با آن‌ها به گفت‌وگو بپردازیم. خوب است کودکان، با شرح و گفت‌وگو درباره‌ی داستان و اتفاقات موجود در آن سعی کنند با لمس کردن آن‌ها در زندگی شخصی خود به درونی کردن رفتارهای مثبت و جایگزین کردن راه‌حل مناسب برای رفتارهای منفی بپردازند.

- از کودکان خود بخواهید تا درباره‌ی رفتارهای منفی شخصیت‌ها صحبت کنند و بعد از ارائه‌ی نظر شخصی خود با قرار دادن خود به جای آن‌ها راه‌حل مناسب خود را ارائه دهند.

- از آن‌ها بخواهید تا درباره‌ی مهم‌ترین ارکان حفظ دوستی در این داستان صحبت کنند و برای زندگی شخصی خود نیاز مثال‌هایی بزنند.

- چه عاملی باعث شد این گروه جذاب به هدف خود برسد؟



برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.





#### ۴- دوقلوهای افسانه‌ای



۲۰:۵۰

دوقلوهای افسانه‌ای یک ژانر ماجراجویانه است که در قسمت‌های بیست‌دقیقه‌ای عرضه شد. داستانی در مورد فداکاری و گذشت در راه نجات وطن از قدرت امپراتوری بدذات می‌باشد.

۶۹

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

#### گفت‌وگوی قبل از تماشا

جولز و جولی با قدرت جادویی خود آینده‌ی کشور چین را در دست دارند و توسط ناخدا تورنیه در فرانسه بزرگ می‌شوند. جان آن‌ها همواره توسط امپراتوریس بد ذات تهدید می‌شود اما با کمک مردم چین که حامی دوقلوها هستند و کمک‌های مارتین و ناخدا تورنیه از خطر نجات پیدا می‌کنند. در افسانه‌ها آمده که این دوقلوها در آینده وضعیت کشور چین را تغییر می‌دهند و حکومت امپراتوری را از بین می‌برند.

## گفت‌وگوی بعد از تماشا

شاید درک بعضی از مفاهیم فیلم برای کودکان دشوار باشد که البته با راهنمایی یک بزرگ‌تر فهم این مفهوم ساده‌تر شود، اما به طور کلی محبت و مهربانی دوقلوها نسبت دیگران، محبت و محافظت مارتین و ناخدا از دوقلوها همگی می‌تواند تاثیر مثبتی در فرزند شما داشته باشد.

از فرزند خود بپرسید داستان را تا چه اندازه واقعی می‌داند. خوب است از او بخواهید داستان را دوباره برای شما تعریف کند، از این تعریف شما می‌توانید میزان تاثیر داستان در ذهن او را متوجه شوید و به ابهاماتی که برای او پیش آمده پاسخ دهید. درباره‌ی قدرت‌های جادویی برای او توضیح دهید. درباره‌ی حفاظت از کشور و نجات وطن از او سوال بپرسید. مثلاً بپرسید تا چه اندازه برای نجات وطن خود حاضر به فداکاری و از خود گذشتگی است.

از آن‌ها درباره‌ی خشونت و مجازات‌های ملکه بپرسید و به آن‌ها در مورد ظلمی که ملکه در حق مردم چین انجام میداده توضیح دهید. درباره‌ی صحبت کردن با افراد غریبه به بچه‌ها هشدار بدهید و برای بچه‌ها توضیح دهید که چرا این کار می‌تواند برایشان خطرناک باشد. از بچه‌ها درباره‌ی مفاهیمی همچون وطن، خانواده، ظلم و استبداد سوال کنید.



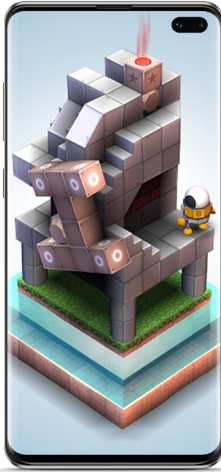
برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.





## بازی دیجیتال

قبل از شروع بازی ها سعی کنید بازی را نصب کرده و با محیط بازی آشنا شوید.  
بعد در فرصتی مناسب کودک را تشویق به این بازی ها کنید.



## بازی شماره ۱: مکوراما



بازی Mekorama، یک بازی مستقل در سبک معمایی سه‌بعدی است که گیم‌پلی آن با کلیک و اشاره پیش می‌رود. با این وجود، طراحی کاراکترها معماری جذاب فضاهای سه‌بعدی در کنار چالش‌های معمایی به‌دقت و باظرافت طراحی‌شده، تجربه‌ای جذاب را برای بازیکنان علاقه‌مند به محک زدن توانمندی خود در حل معماها رقم می‌زند.

یک ماجرای یک‌خطی کوتاه و ساده در کار است. یک آدم‌آهنی کوچک و دوست‌داشتنی باید از دام دشمنانش که او را ربوده‌اند بگریزد و برای این کار لازم است مرحله‌به‌مرحله، راه خروج از ساختمان‌های مختلف را پیدا کند. فقط لازم است بازیکن مراقب نگهبانان برق‌دار باشند؛ نزدیک شدن به آن‌ها باعث برق‌گرفتگی ربات می‌شود و آن را از کار می‌اندازد!

گفت‌وگوی قبل  
از بازی

تکرار در بازی نقشی اساسی دارد و بارها شاید یک مسیر را باید طی کرد و دو مرتبه برگشت تا معمای آن مرحله حل شود. نکته‌ای که تکرارها و ممارست‌های مجدد بازی را بسیار جالب کرده آمادگی‌ای است که بازی به‌طور ضمنی به کاربر منتقل می‌کند تا در صورت مواجهه با مشکلاتی به‌ظاهر پیچیده از آن فرار نکنیم و با ممارست و تمرین بیشتر در پی حل آن باشیم! صبور بودن و ممارست داشتن، تمرین دید فضایی، تمرین استدلال و تقویت تفکر انتزاعی از جمله مزیت‌های این بازی برای بازیکنان است.

گفت‌وگوی بعد  
از بازی



## بازی شماره ۲: جان دانا



جان دانا در جزیره در زمهری بازی‌هایی است که علاوه بر برخورداری از قابلیت سرگرم‌سازی کودکان، آشکارا دغدغه‌ی ترویج آموزه‌های اخلاقی و تربیتی مثبت را دارد.

بازی با تبعید پدری به نام جان بابا و فرزندش به نام جان دانا به جزیره‌ای اسرارآمیز شروع می‌شود؛ جایی که شخصیت منفی داستان (هیگل خان) آن‌ها را به آنجا تبعید کرده است؛ اما جان دانا فردی نیست که تسلیم بشود و خود را آماده‌ی حل مسائلی می‌کند که در جزیره با آن روبه‌رو می‌شوند. محیط داستان در ابتدا با جنگل اسرارآمیز، اما در نهایت با مبارزه با فضایی‌ها به اتمام می‌رسد و این خط سیر داستان بیشتر برای به دست دادن زمینه‌ی مناسب برای ایجاد تنوع بصری طراحی شده است.

گفت‌وگوی قبل  
از بازی

جان دانا، شخصیت اصلی بازی، به دفعات به شخصیت‌های فرعی کمک می‌کند. بخش‌های بازی دربردارنده‌ی منش‌ها و رفتارهای اخلاقی آموزنده و مثبتی از جانب شخصیت اصلی بازی به کاربر القا می‌شود. یاریگری و دستگیری از دیگران، یکی از برجسته‌ترین درون‌مایه‌های بازی است که به‌خوبی در دو فصل اول بازی مطرح شده است. همچنین رگه‌هایی از توجه به معنویت و ایمان در بازی مطرح شده است. در مورد اخلاق نیکو، کمک کردن و ایمان داشتن می‌توانید با کودک صحبت کنید.

گفت‌وگوی بعد  
از بازی



## دعا و نیایش

طبق فرموده امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام دعا در این زمان‌ها به در پایان، متن این دعا و نیایش را با فرزند خودتان بخوانید:

طبق فرموده امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، دعا در این زمان‌ها به استجابت نزدیک است: بعد از نماز، هنگام تلاوت قرآن، قبل از اذان صبح، بعد از طلوع فجر، بعد از ظهر و بعد از مغرب، قبل از بلا و سختی‌ها، شب عید قربان و اول رجب، روز عرفه، نیمه شعبان، شب عید فطر، ماه مبارک رمضان، روزهای جمعه.

می‌توانی این دعاهای خوب را همراه بزرگ‌تره‌ایت بخوانی. این دعاها را یاد بگیر و با خدا گفت‌وگو کن. خدا صدا و دعای تو را که پاک و خوب هستی، دوست دارد.

خدای مهربانم از تو ممنونم به خاطر اینکه من را به‌خوبی خلق کرده‌ای و به من توان شجاعت را عطا کرده‌ای.

خدای عزیز و دانا کمک کن تا از توان جرات و شجاعت به‌درستی استفاده کنم.

خدای عزیزم کمک کن تا از کارهای حرام و خطرناک دوری کنم و همیشه حقیقت و راستی را انتخاب کنم.

خدایا به من توانایی بده تا جرات نه گفتن در برابر کارهای اشتباه را داشته باشم.

خدایا من همیشه مراقب خودم هستم و از پاکی و سلامتی خودم مواظبت می‌کنم. تو هم مراقب من باش.

خدای مهربانم من میدانم اگر اشتباهی از من سر زد تو من را می‌بخشی و مثل همیشه دوستم داری.

خدایا بر پیامبر مهربانت و خاندان عزیزشان درود بفرست و من را از پیروان ایشان قرار بده.





## منابع

- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از مثنوی مولوی. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از گلستان و ملستان. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، مصطفی رحماندوست، نگین فراهانی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های چهارده معصوم (ع). موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از آثار شیخ عطار. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از سندبادنامه و قابوسنامه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، زهرا موسوی، محمد میرکیایی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از مرزبان‌نامه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از کلیله و دمنه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی، مرتضی ممیز. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از قصه‌های قرآن. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار، ابراهیم اصلانی، محرم آقازاده. ۱۳۹۳. خیلی نزدیک، کمی دور: مهارت‌های زندگی: تفاهم و همدلی. مرآت
- محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی، لیلا سلیقه‌دار، مرتضی مجدفر. ۱۳۹۳. دنیای من، دنیای تو: مهارت‌های زندگی: روابط بین فردی و ارتباط مؤثر. مرآت
- لیلا سلیقه‌دار، ابراهیم اصلانی، مرتضی مجدفر، محرم آقازاده. ۱۳۹۲. سیب‌هایی سر راه مهارت‌های زندگی: تصمیم‌گیری. مرآت
- محرم آقازاده، مرتضی مجدفر، ابراهیم اصلانی، لیلا سلیقه‌دار. ۱۳۹۲. ویندوز جدید زندگی! مهارت‌های زندگی: مهارت زندگی در دنیای امروز. مرآت
- لیلا سلیقه‌دار، محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی، مرتضی مجدفر. ۱۳۹۲. عبور از دیوارهای بلند مهارت‌های زندگی: مهارت رودرویی با بحران‌های زندگی. مرآت
- مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار، محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی. ۱۳۹۲. اندیشه نو، زندگی متفاوت مهارت‌های زندگی: مهارت‌های فرایندی: تفکر خلاق و تفکر نقاد. مرآت
- محرم آقازاده، لیلا سلیقه‌دار، مرتضی مجدفر، ابراهیم اصلانی. ۱۳۹۲. یک شهر، یک سقف مهارت‌های زندگی: مهارت شهروندی. مرآت
- رضاعلی نوروزی، مریم صاعی، آسیه حسنی، فائزه تقی‌یار. ۱۳۹۴. شهربازی هوش هیجانی: کودک اجتماعی. یار مانا

- ابراهیم اصلانی، محرم آقازاده، مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار. ۱۳۹۲. گره‌گشایی در روز روشن مهارت‌های زندگی: تعارض و حل مسئله. مرآت

- رضاعلی نوروزی، منیره عابدی‌درچه، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خودآگاه. یار مانا، مهرآفرین

- رضاعلی نوروزی، منیره عابدی‌درچه، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خودآگاه. یار مانا، مهرآفرین

- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک اجتماعی. یار مانا

- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خلاق. یار مانا، مهرآفرین

- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک سازگار. یار مانا، مهرآفرین

- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۴۰۰. شهربازی هوش هیجانی: کودک خلاق. یار مانا

- رضاعلی نوروزی، نگین درخشنده، مریم همت. ۱۳۹۲. داستان‌های فکری برای کودکان ایرانی (مجموعه‌ی ۱۰ جلدی). نشر آموخته

.....

- شارنل بارتل. ۱۳۹۶. صد و یک بازی نشاط آور برای بچه های ۶ تا ۱۰ سال، ترجمه: حسین فدایی حسین، تهران: نشر صابرین.

- فاطمه بدرطالعی. ۱۳۹۴. بازی های محلی ایران برای کودکان و نوجوانان، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .  
- اسماعیل جعفری. ۱۳۹۷. دایره المعارف بازی کودکان، تهران، نشر ندای سینا.

- پترا رایین هارد. ۱۳۹۱. ۲۵۰ بازی ۵ دقیقه ایی با بچه ها در خانه و مهد و مدرسه، ترجمه: اکبر قندی ، تهران: نشر قدیانی.

- شاندو واردا. ۱۳۹۷. ۱۰۱ بازی خانوادگی، ترجمه: منصوره اصلانی. تهران: نشر صابرین.

- جی کی چن، امیلی ایزبرگ، مارا کرچوسکی. ۱۳۹۳. پروژه طیف (تجربه ها و فعالیت هایی برای افزایش هوش های چندگانه در کودکان پیش دبستانی). ترجمه: علی اکبر ابراهیمی، احمد عابدی. اصفهان: نشر نوشته.

- جان گاتمن. ۱۳۹۱. پرورش هوش هیجانی در کودکان. ترجمه: حمیدرضا بلوچ، تهران، نشر رشد.

- استنلی گرین اسپن. ۱۳۹۴. کلیدهای پرورش احساس امنیت در کودکان. ترجمه: اکرم کرمی، تهران: نشر صابرین.

- سایت بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای به آدرس ([www.ircg.ir](http://www.ircg.ir))

- سامانه‌ی دستیار چندرسانه‌ای خانواده؛ کدومو به آدرس ([www.kodoumo.ir](http://www.kodoumo.ir))

- مرجع تحلیل تربیتی انیمیشن‌ها به آدرس ([www.chikhoobeh.com](http://www.chikhoobeh.com))

- سرویس اشتراک ویدئو به آدرس ([www.aparat.com](http://www.aparat.com))

- مرجع پخش زنده و آرشیو شبکه‌های صدا و سیما به آدرس ([www.telewebion.com](http://www.telewebion.com))

- سایت دانلود برنامه و بازی برای اندروید؛ کافه بازار به آدرس ([www.cafebazaar.ir](http://www.cafebazaar.ir))